

بود يك ازدواج و يك خانواده را از میان ببرد . «دیوید» شبها میکوشید که برای شب تولد زانش هدیه گرانبهایی بخرد و زانش گمان میبرد که شوهرش با زن دیگری بسر میبرد .

یکنوع دیگر خیانت در ازدواج وجود دارد که آن عدم وفای بعهده است . من عادت کرده ام بصدها زن و شوهری که برای تحکیم روابط خود بامن مشورت میکنند توصیه کنم که عهدهای خود را هنگام خطبه عقد فراموش نکنند . . . چقدر افسوس میخورم که در قباله های ازدواج ، عهدهایی را که زن و شوهر جوان باهم کرده اند یادداشت نمیکنند !

زن وقتی حاضر با ازدواج با مردی میشود تمام اوضاع و شرایط زندگی و احوال خاص او را پذیرفته تازمش شده است و همچنین بالعکس .

یکی از قضایا موضوع داری شوهر است . زن وقتی شوهری انتخاب میکند لابد بوضع مادی او رضایت داده و درینصورت بعهدها دیگر حق گله از کمی عایدات او ندارد و اگر زن لایقی است باید بشوهرش کمک کند تا بوضع مادی خود را درست کنند .

زنی که بعد از ازدواج از کمی عایدات شوهرش باو سر کوفت میزند مرتکب نوعی خیانت در ازدواج شده زیرا روزی که بزنی او رضایت داد ، رضایت داد که با هر وضع او ازین حیث بسازد نه اینکه بعهدها به در آورد . همینطور مردی که زنی را بهمسری برگزیده است چشم داشته و او را دیده و بعهدها حق ندارد که بگوید زشت است و باید راه میروید و یا خوب لباس نپوشد ! اینها را قبلا باید دیده و سنجید . ناله وزاری بعد از ازدواج دبه در آوردنست که نوعی خیانت در معامله زناشویی بشمار میرود .

قبول ازدواج متضمن قبول التزامات جنسی است . اگر زن یا شوهر باین التزامات عمل نکنند مرتکب نوعی خیانت شده است . من میتوانم تأکید کنم که اگر مردی مرتکب خیانت جنسی در ازدواج شد ، قبلا زانش از نظر عدم اجرای التزامات جنسی زناشویی مرتکب نوعی خیانت نسبت بشوهر گردیده و البته چنانکه یاد شد خیانت در ازدواج فقط این نیست که زن یا شوهر با مرد یا زن دیگر روابط نامشروع پیدا کند بلکه عدم اجرای وظایف دقیق و خاص زناشویی را نوعی خیانت میتوان نامید و زنی هم که شوهر خود را از نظر جنسی راضی نکند میتوان گفت نوعی دیگر باو

خیانت کرده است .

بسیاری از زنان و دختران تازه شوهر کرده هستند که با سانی نمیتوانند این حقیقت را درک کنند که روابط جنسی متمم و مکمل زناشویی است و ازین گذشته وضع صحیح و معنای واقعی و هدف و مقصد اینکار را هم هنوز درک نکرده اند و چه بسا که روابط جنسی را نوعی شیطنیت و بدجنسی و آزار از جانب شوهر خود میدانند و هنوز چندی از زفاف نگذشته است که شروع بفرار از التزامات جنسی ازدواج میکنند . اینها هستند که شوهر را بخیانتم جنسی میکشاند و ولی وظیفه شوهر است که حوصله و بردباری بخرج دهد و چنین دنی را بوسه میل آورد .

یکی از دوستان من که پزشك است میگفت هشتاد درصد از زوجهای حاد زنان ناشی از نفرت جنسی ایشانست که خودشان هم متوجه نیستند و چه بسا زنان که رختخواب بیمارستان را بر بستر زناشویی ترجیح میدهند ! در روح اینگونه زنان از کودکی تلقینات بدی درباره روابط جنسی اثر کرده است بطوریکه بی آنکه خود بدانند، از آن میگریزند . مردی که شوهر چنین زنی میشود، باید زنشر را با حوصله و بردباری تمام ازین اشتباه بیرون آورد .

البته ایشکار دشوار است و کف نفس و خود داری و علاقه زیادی نسبت بزین لازم دارد و چه بسا که مستلزم حرمان مرد است ولی شوهری که زنشر را دوست میدارد باید عملاً و نظراً و بمرور زمان باو بفهماند که روابط جنسی نه تنها نفرت آور نیست بلکه بسیار هم لذتبخش و لازم و مفروض و مکمل عوالم زناشویی است .

زنانی هستند که قدر شوهر شانرا میدانند و دائم در حضور خودی و وییگانه ایشانرا تحقیر میکنند . اینهم یک نوع خیانت در زناشویی است . تحقیر و قدر شناسی زن و شوهر نسبت بیکدیگر حتی اگر بطور شوخی هم باشد زشت و خیانت شمرده میشود . زنی که میگوید : «چه فایده دارد ژورنال را تماشا کنم . عایدات شوهرم برای یک دست لباس ساده هم کافی نیست» نسبت بشوهرش پیش هر کس این حرف را بزند، خیانت کرده و شوهری هم که بشوخی میگوید : «چطور شده که دوستانم زن مرا برای تنظیم برنامه «پیک نیک» انتخاب کرده اند ؟ او نمیتواند حتی يك ساعت از برنامه روزانه خود

را تنظیم کند...» هر قدر که این حرف را بشوخی زده باشد در حق زنش خیانت کرده است!

بسیاری از زنان و شوهران در حضور فرزندان خود همدیگر را تحقیر میکنند و یا بکودکان خود درباره پدر و مادرشان تلقین سوء میکنند و احقانه گله و شکایت از همسرشانرا پیش فرزندشان میبرند. اینهم خیانت است: هم در حق همسر و هم در حق فرزند زیرا روحیه فرزند را خراب کرده اند. تحقیر و قدر نشناسی زن نسبت بشوهر و یا شوهر نسبت بزن حتی بطور شوخی هم که باشد، چون رنج آور و ملال انگیز است خیانت بشمار میرود. وظیفه زن و شوهر نسبت بهمدیگر اینست که یکدیگر را در انظار بالا برد و درینصورت است که خودشان احترام خود را حفظ کرده اند.

اهمال درهم آهنگی فکری با همسر و تطبیق ندادن ساعات فراغت، نوعی از خیانتهای زناشویی است. در دوران نامزدی دائماً از کتا بهاییکه خوانده اند باهم صحبت میکنند و یا از افکار و عقاید یکدیگر میپرستند و همچنین لااقل هفته ای یکبار بسینما و تئاتر میروند و اوقات فراغت را باهم بسر میبرند ولی همینکه زن و شوهر شدند و زناشویی را رسماً آغاز کردند تمام این نکات را فراموش میکنند و جوابی که هفته ای یکبار حتماً با نامزدش بسینما میرفت حالا ماهی یکبار هم حاضر نیست بازنش بسینما برود.

همچنین زن نیز نباید در همراهی با شوهرش شبلی زند و چنان سرگرم خانه و فرزندان شود که نتواند مثل یک دوست با او بگردش و سیس او و محافل عمومی برود. اینها همه نوعی خیانت در زناشویی است!

بوجه زیاد یفرزند از جانب پدر با مادر و بی اعنائی آند و نسبت یکدیگر نیز خیانت در زناشویی است. زن یا شوهری که عواطف خود را نسبت به همسر و فرزندان و خانواده و دوستان بطور تساوی و عادلانه تقسیم نکند، در حق زناشویی خیانت کرده است.

زن و شوهری که اختلاف داشتند روزی برای مشورت در امر زناشویی نزد من آمدند و پسر خود را هم که در حدود ده سال داشت همراه آورده بودند. پس از مدتی که درباره وظایف زن و شوهر بحث شد ناگهان کودک از مادرش پرسید: مادر جان، معنی «زن و شوهر» چیست؟ مادرش جواب داد: «زن و شوهر یعنی پدر و مادر، و پدر و مادر، کسانی هستند که باهم تعهد

میکنند عمری را بایکدیگر بسر برند و همدیگر را دوست داشته باشند.»  
پسرک سادگی گفت: «پس مگر تو و بابا «زن و شوهر» نیستید؟»

## ۴۱ - پایه‌های استوار عشق و ازدواج

دکتر «کیفورد آدمز» یکی از بزرگترین متخصصین امور ازدواج در آمریکا کتابی دارد بعنوان: «چگونه در زناشویی خوشبخت میشوند؟» درین کتاب از پایه‌های استوار عشق و زناشویی بحث رفته و خطاهای فکر دختر و پسر را در مورد عشق و ازدواج چنین نشان میدهد:

دوست داشتن چیست؟ عشق یعنی چه؟.. اینها از آن حرفهاست که مفهوم روشنی ندارد. شما میگوئید فلانی گریه دوست است. فلانکس لیمو دوست دارد و فلان دوست عاشق دختر عمویش شده است. طبیعی است که هر يك از این دوست داشتنها و عشقها با دیگری متفاوت است.

کلمه «عشق» و «دوست داشتن» بسکه زیاد بکار رفته، شبیه سکه‌ای شده است که از فرط استعمال، نقوش آن محو گردیده و چه بسیار دختران و پسران که خیال میکنند شخص معینی را دوست میدارند و عاشق او شده‌اند و برای این عشق آرزوها در دل میپرورند و با آن بافقه‌های دوردست پرواز میکنند ولی وقتی تجربیاتی برایشان گذشت و درین عشقها قدم بیشتر نهادند و دقت بیشتری کردند و بهتر حقیقت امر را دیدند و خلاصه هنگامیکه عواطف و احساسات ساده و ناپخته آنان با آتش تجربه‌های زندگی صیقل خورد و نضج گرفت، آنوقت میفهمند که این عشقها سرابی بیش نیست!

بکبار یکی از دختران دانشگاه نزد من آمد و گفت بعشق دو جوانی که با آنها در دانشکده درس میخواند گرفتار شده است. یکی قهرمان «سکتهال» و دیگری موسیقیدان ماهری است و از من خواست که در انتخاب یکی ازین دو محبوب باو کمک کنم تا او یکی از آنها را بشوهری برگزیند. وقتی فضا را خوب سنجیدم و زیر و روی کار را دیدم متوجه شدم که این دختر اصلاً هیچکدام را از ته دل و بتمام معنی دوست نمیدارد و همیقدر دلش خواسته است عاشق باشد و کسی را دوست بدارد و آنوقت ایندو نفر را بنخیال خود

برای عشق خویش انتخاب کرده یعنی اول اراده کرده است که کسی را دوست بدارد و بعد بدنبال اینها رفته ، نه آنکه واقعاً عشق ایشان بقلب او تاخته باشد !

گاهی میگویند فلانکس از نخستین نگاه عاشق فلانی شد . البته « عشق از نخستین نگاه » اصطلاح شاعرانه زببائی است ولی حقیقتی در بر ندارد بلکه متضمن بکتعوب فریب و فسون است زیرا عشق حقیقی کمتر از نخستین نگاه پیدا میشود .

بهر آنستکه بگوئیم با نخستین نگاه ازو خوشش آمد زیرا شکل و شمایل او غرائز او را تحریک کرد و با آنکه او شبیه کسی بود که وی در مغیله خود بعنوان « محبوب » میپرورانید . البته این خوش آمدن با نگاه نخست ممکنست بعدها در نتیجه توافق اخلاقی و جاذبه سایر صفات و نوع سلوک ، به عشق و عاطفه شدید بینجامد و در عین حال هم ممکنست که از حدود جاذبه و رغبت جنسی تجاوز نکند و باید دانست که بیشتر خوش آمدنهایی که از نخستین نگاه شروع میشود ، مسلماً در قدمهای اول هوسی بیش نیست . ازینرو خطاست که دو نفر بصراف اینکه از نگاه نخست بهم دیگر تمایل پیدا کرده اند ازدواج کنند و یا خیال کنند که واقعاً عاشق شده اند . حال بینیم واقعاً چرا محتمل نیست که از نخستین نگاه عشق شدید پدید آمده باشد ؟

عشق چنانکه عشاق حقیقی میدانند تمایل عمیق ، وسعی و کوشش برای فداکاری و خدمتگذاری در راه کسی است که انسان با تمام خصائص خود و خصائص او ، او را میخواهد و ازینکه در راه او فداکاری کند و زحمت بکشد و شب زنده دار باشد انت میبرد و برای جلب رضای او و خوشبودی خاطرش حاضر است دست بهم کار بزند .

عشق دامی نیست که در راه جوانان گذاشته شده باشد بلکه عبارت از حالت احترام و تقدیر نسبت بشخصی است که مصاحبت با اولاد بخش است و غالباً این حالت نسبت بکسی پیدا میشود که شباهت صفات با عاشق دارد یعنی تشابه روحیات نیز میان عاشق یا معشوق نقش عمده بازی میکند .

اما اگر زندگی انسان در کودکی ناهنجار گذشته و پدر و مادر مهربان و سازگاری نداشته و همواره ناظر زد و خوردهای خانوادگی و اختلافات و نفرقه ها بوده است قلب چنین کسی در اوان جوانی برای پرورش بندر عشق

مناسب نیست ولی اگر بعکس این باشد، در او استعداد آن هست که کسی را از صمیم قلب دوست بدارد و با تمام روح و جسم خود با او دل بدهد و برای او فداکاری کند و ازین فداکاری لذت برد .

دوستیهای ساده میان يك دختر و يك جوان وقتی بدون آلايش ادامه یافت مبدل بحس احترام و تقدیر میشود و این احساس تقدیر نسبت بيكديگر رفته رفته در نتیجه انس و عادت و مصاحبت بیشتر بحکم ضرائز جوانی با احساس عشق مبدل میگردد و عشق نیز بنوبه خود عطش جنسی ببار میآورد و آن وقت است که چنین دختر و پسر بفکر ازدواج میافتند و چون خوب از راز دل همدیگر و فکر بيكديگر آگاهند ازدواجشان نیز غالباً بخوبی و خوشی بر گزار میشود ولی همه آنها موکول بآنستکه برای محبت و عشق و صمیمیت کامل استعداد داشته و زندگی ایشان در کودکی بنا بر احتی و جفاکاری و سیه روزی سپری نشده باشد .

حال که تقریباً تکلیف ما با عشق روشن شد و نوبت ازدواج فرا رسیده ، ببینیم بطور اختصار ، در ازدواج چه نکاتی را باید در نظر گرفت :

جوانیکه میخواهد زن بگیرد باید درین سه نکته بیندیشد : از شریك و همسر زنند گیش چه میخواهد ؟ نسبت باو چه احتیاج دارد ؟ سطح فکر و معلومات همسر زنند گیش چه باشد ؟

این سئوالات را باید با دقت در نظر گرفت و پاسخ داد زیرا اندیشه درین سه موضوع ، غالب جوانان را متوجه میسازد که بدون فکر درین قضایا میخواسته اند دست بکار مهمی مانند ازدواج بزنند در صورتیکه واقعاً درست نمیدانند باین پرسشها چه پاسخ دهند و حقیقتاً برای چه زن میگیرند ؛ بسیاری از جوانان اصولاً برای اینکه ازدواج هم کاری است و همه این کار را میکنند زن میگیرند و آنوقت چون بدون دقت و اندیشه در جزئیات و کلیات آن و صرفاً برای تقلید باهوس و بیایکنوع تظاهر اینکار را کرده اند گرفتار عواقب و خیم يك ازدواج بی اندیشه و دقت میشوند و زمین و زمان فحش میدهند و اصلاحیه ازدواج و سنت زناشویی را بیاد انتقاد میگیرند در صورتیکه تقصیر از خودشانست و خود کرده را تدبیر نیست !

غالباً تمایلات دختران و جوانان بر اساس توهمات و خیالات غیر عملی

مبتنی است و چه بسا دختران که بسکه توقع معال و زیاد دارند هیچوقت در موقع مناسب شوهر نمیکنند!

اخيراً در آمریکا بافكار متجاوز از بیست هزار دختر شوهر نکرده مراجعه شد و همچنین نتیجه بدست آمد که اکثریت این عده حاضر نیستند زن مردی شوند که در ماه معادل کمتر از دو هزار تومان حقوق داشته باشد!

بدیهی است دخترانی هستند که منظورشان قدم نهادن بیک زندگی مجلل و باشکوه و مرفه است در صورتیکه ازدواج معامله ای نیست که ناگهان انسانرا از خانه اجاره بکاخ شخصی منتقل سازد و یا اگر قرار باشد همه دختران شوهر بولدار بخواهند، پس جوانانی که غالبشان کم-پول اند از کجا زن بگیرند و تازه مگر تنها پول و زندگی باشکوه، سعادت و خوشبختی میشود؟!

این دختران غالباً میخواهند زن مردی شوند که بیشتر از حد احتیاجات اولیه و ضروری زندگی پول داشته باشد در صورتیکه خود این توقع اصلاً خطرناک است زیرا از قدم اول میخواهند خور و خواب و خشم و شهوت را تأمین کرده باشند با هزار و یک وسوسه و بلهوسی و جلوه فروشی و افاده و تفاخر بیجای دیگر! در صورتیکه ازدواج مقدستر و اساسی تر از این طرز فکر و این توقعات است و هر دختر که ازین نظر بازدواج نگرست هر قدر هم که در بر قو توانست غلط بخورد سر انجام دیده ایم که بدبخت شده است!

این محاسبه ساده کافست که عرق شرم از سر و روی دخترانیکه شوهر بولدار میخواهند فرویزد؛ غالب دخترانیکه میگویند شوهر ما لااقل باید ماهی دو هزار تومان داشته باشد اولاً پدر خودشان اصلاً هیچوقت چنین در آمدی نداشته است و بفرض آنهم که پدرشان داشته باشد حساب دقیق و جالب دیگری پیش میآید و آن اینست که آیا اگر خود این دختر خانمها کار کنند در ماه معادل این مبلغ حقوق یا در آمد میتوانند داشته باشند؟ و یا آنکه پدر این دختر وقتی تازه با مادر او ازدواج کرده بود عایدانش در ماه همینقدر بود؟ جوانی که از آغاز زندگی ازو توقع میشود که ماهی معادل دو هزار تومان بیالا در آورد، طبیعاً میبایست خیلی زرنگ، خیلی باهوش و خیلی کار کشته باشد و یا با اکثر مقامات آشنا باشد.

آبا دختری که چنین شوهری میخواهد اولاً خودش بیای هوش و

ذکاوت و کار کشتگی و زرنگی او میرسد یا نه و دیگر اینکه چون اینطور بونها  
 از راه درست و راست بزودی کمتر عاید میشود ، آیا دختر خانمی که چنین  
 شوهری میخواهد ، راضی میشود که زن يك كانگستر یا دزد و کلاهبردار  
 و قاچاقچی باشد ؟! ازین گذشته دختران غالباً میخواهند زن مسردی  
 شوند که زندگیش بالاتر از سطح زندگی خودشان باشد و هیچوقت فکر  
 نکرده اند که این تفاوت سطح اقتصادی زندگی دو همسر ، نتایج خوشی  
 بیارنمیاورد .

این نکته را تمام پسران و دخترانی که میخواهند ازدواج کنند باید  
 در نظر بگیرند که بسیار دشوار است همسر زندگی انسان صددرصد بوفیق  
 تمایلات و آرزوهای شخص باشد و جامع جمیع صفات و محسنات از آبدر  
 آید و اصلاً آنچه مهم است این نیست بلکه مهم آنستکه عشق و علاقه واقعی  
 میان زن و شوهر باشد و زن و شوهر ، عبوب و نقائص بارزی نداشته باشند .  
 باقی را میشود تحمل کرد .

## ۱۰۹ = روابط جنسی پیش از عروسی

سوالی که بیشتر دختران از روانشناسان کرده اند اینستکه آیا پسر  
 و دختر جوان در روابط جنسی خود یعنی دو نفر نامزد حتی در آن زمان که  
 جوان عازم سفری طولانی است و یا بچنگ میرود که بازگشتش حتمی نیست  
 باید جانب اخلاق و تقوی را رعایت کنند و از وجود یکدیگر متمتع نشوند ؟  
 روانشناسان پاسخ داده اند : بیشك باید خویشان داری کنند !

بسیاری از جوانان آمریکائی که عازم چنگ کره بودند با این بهانه  
 از نامزد خود کام دل میر بودند و حرفشان این بود که بیدان چنگ میروند و  
 با بدیاری غربت میگذارند و دیگر رنگ زن نمیینند و ازینرو نیازمند يك  
 فداکاری از جانب نامزد خود هستند تا لذت آنرا توشه راه خود سازند و  
 ازین راه در تقویت روحیه خود بکوشند . . . و حتی بعضی از جوانان آمریکائی  
 بنامزدهای خود میگفتند که اگر خواهش دل ایشانرا اجابت کنند بیدرنگ  
 پس از بازگشت از چنگ کره با آنان عروسی خواهند کرد !

روابط جنسی قبل از ازدواج چه در زمان صلح و چه در زمان چنگ ، عواقبی



دارد که شمای از آن ازین قبیل است :

يك خطر همیشه درینگونه روابط هست و آن خطر مبتلا شدن بامراض تناسلی است . با وجود آنکه علم طب درین زمینه پیشرفتهای زیاد کرده است باز هم انسان نباید مثلاً بامید «پنیسیلین» خوبستن را در معرض امراض تناسلی بگذارد ؟

خطر دیگر خطر آبستن شدن است . درینمورد نیز تجربه نشان داده است که مطمئن ترین وسایل جلوگیری از باردار شدن باز هم قابل اعتماد نیست . ازین گذشته طرفین هم در نتیجه فشار و هیجان شهوت شدید خود ممکنست از استعمال آن غافل مانند : درواقع پیدا شدن طفل قبل از ازدواج مانند هر عصر و دوره دیگر درین زمان نیز یکنوع زناخت اخلاقی شمرده میشود که موجب تنك و عار و مایه پشیمانی است و تنك این کار نه تنها دامنگیر مادر میشود بلکه آینده و عاقبت طفل را نیز تباہ میسازد .

ممکنست گفته شود که در صورت بوجود آمدن طفل، جوان ناچار میشود بادختری که نسبت باو این جنایت را روا داشته است ازدواج کند ولی حقیقت عکس اینست زیرا مرد وقتی بکام دل خود رسید معمولاً اشتیاق و محرک او بازدواج بادختری که باو تسلیم شده است بقدر خیلی زیادی کاهش پیدا میکند و چه بسا که اصلاً اعتمادش نسبت بچنین دختری هر قدر هم که عاشق او باشد سلب میشود و این نگرانی برایش پیدا میشود که شاید این زن که امروز تسلیم او شده فردا تسلیم دیگری گردد و ازینرو چه بسا اصلاً منکر میشود که پدر آن کودک است !

حال شیبه را قویتر میگیریم و فرض میکنیم که آن زن خیلی خوشبخت باشد و بتواند نامزد خود را پس از ارتباط جنسی با خود بهروسی وادارد . درینصورت نباید ازین نکته غافل بود که اولاً این ازدواج اجباری عاقبت خوشی ندارد و دیگر آنکه خاطرة غیرمطلوب ارتباط جنسی قبل از ازدواج شرعی همیشه خاطر زن و شوهر را میآزارد .

دختری که فریب جوانی را خورد و یا تسلیم نامزدش قبل از ازدواج شد، همیشه يك حس شرمسار کننده ارتکاب گناه ناشی از روابط جنسی غیر - شرعی خاطر او را میآزارد و شبیح این گذشته آلوده همواره قرین روح حسرت زده او خواهد بود !

دختری که در لحظات ضعف تسلیم مرد میشود بزودی از عمل خود متأسف و پشیمان میگردد و این پشیمانی و تأسف ممکنست از جانب عقل باطن و یا عقل ظاهر او باشد یعنی ازینکه بیگدار بآب زده است چه با توجه خود و چه اینکه نداند علت حقیقی تأثیرش چیست همیشه متأثر و ملول و خشناک خواهد بود و در اعماق روح او این معنی نقش مینهد که او مرتکب عمل شیعی شده و همین احساس شرم، آرامش و سعادتش را برهم میزند و آینده او را حتی پس از يك زناتشویی خوب نیز تیره میسازد. چنین دختری اگر با مرد دیگری ازدواج کرد، همیشه این ناراحتی را خواهد داشت که گذشته اش را بشوهرش بگوید یا نه. . . و اگر نگوید، مبادا روزی شوهرش مطلع شود و آنوقت چه خواهد شد؟!

دختری با این نگرانیها هرگز با شوهرش هر قدر هم خوب باشد، در نتیجه احساس ارتکاب گناه، خوشبخت نخواهد بود!

بنابراین، ای دختران نازنین! اگر يك وقت خواستید نامزد خود و یا جوان محبوب خویش را از خودتان راضی و ممنون سازید پرهیزید ازینکه اصول محکم اخلاقی را در لحظات ضعف از دست بدهید و گرنه آرامش ظاهر و صفای ذهن و رضای روح خود را که اساس سعادت آینده شماست، برای همیشه از دست داده اید و باو بگوئید تن بعملی نخواهید داد که بعدها موجب عدم اطمینان خود او نسبت بشما شود.

سوال دیگری که بسیاری از دختران و جوانان از دانشمندان روانشناس کرده اند اینستکه آیا حتی پس از يك تحول ناگهانی در قلب و روح و عقیده نامزدها قبل از عقد، باید با تمام امر ازدواج اقدام کرد و جلوی آنرا گرفت؟

پاسخ اینستکه اگر نامزدهائی که در روح و قلب و عقیده خود نسبت بطرف، احساس ضعف و فتوری میکنند این شهامت و شجاعت را داشته باشند که همانوقت نامزدی خود را فسخ کنند، از تعداد ازدواجهای غیر موفق و نامتناسب بمقدار زیادی کاسته خواهد شد. اما انصراف از نامزدی و فسخ کردن رشته آن چه از جانب دختر و چه از جانب پسر مستلزم شهامت و شجاعت است زیرا بحسب ظاهر بکثرت بیرحمی و سنگدلی و ظلم نسبت بطرف محسوب میشود در صورتیکه اگر خوب دقت کنیم فسخ شدن نامزدی دو نفری که باهم

سازگار نیستند و یا بتدریج یکی از آنها متوجه میشود که برای دیگری ساخته نشده است ، عملی است کاملاً منطقی که از روی کمال عقل و انسانیت انجام میشود و علاج واقعه قبل از وقوع بشمار میرود .

جوانی در آمریکا پنجاه و پنج سالگی قبل از خطبه عقد با نامزدش ازدواج با او انصراف جست . این جوان بعد ها بروانشناسان درین باره چنین اعتراف کرد : « این تصمیم ، شجاعانه ترین کاری بود که در زندگی من میدانستم که اینکار نامزد مرا بکلی از پا در خواهد آورد و بی اندازه دلشکسته اش خواهد کرد زیرا هم بمن علاقمند بود و هم نزد اقوام و دوستانش سرشکسته میشد ولی چه میشد کرد ؟ من مثل این بودم که ناگهان از خوابی بیدار شده و بحقیقت بزرگی بی برده باشم . آن حقیقت این بود که میدیدم البته بنامزدم علاقمند هستم ولی وقتی فکر میکردم که يك عمر باید با او زندگی کنم میدیدم که آماده چنین زندگی نیستم و درینصورت هم نامزد مرا بدبخت کرده ام و هم خودم را ... »

بسیاری از زنان و شوهران هستند که ناسف میخورند چرا نامزدی خود را قبل از عقد و یا از همان سالهای اول فسخ نکردند و یا شجاعت و شهامت از راهی که راه آنان نبوده است باز نگشتند . يك نمونه ازین ازدواجها حالت زنی است که نزد روانشناسان رفته و با آنان چنین گفته است : « من چندین ماه قبل از عروسی نامزد شوهرم بودم ولی یک هفته قبل از شب زفاف هر وقت فکر میکردم که بزودی باشوهرم عروسی خواهم کرد احساس ناراحتی و عدم آمادگی بمن دست میداد . پس از آنکه بدقت در سبب این احساس ناراحتی و عدم آمادگی فکر کردم انگشت روی نقطه ضعف نامزدم گذاشتم و در یافتنم که نامزدم هر چند جوانی ظریف و خوش سیما و قابل اعتماد است ولی آن « گرمی » و عشق سوزان حقیقی را نسبت بمن ندارد و علاقه و محبتش بیعق و سطحی است . تا شب زفاف در فسخ نامزدی تردید داشتم ولی کارتهای دعوت عروسی فرستاده شده و هر چه کردم نتوانستم بناگاه احساس شوهرم را جریحه دار کنم و دلش را بشکنم . ازین گذشته دختر کم سن و سالی هم نبودم ، این بود که ازدواج ما عملی شد در صورتیکه بزرگترین اشتباهی بود که من در زندگی خود مرتکب شدم ! »

درینصورت آیا بهتر نیست که قبل از عروسی ، ببوند دست را

بگسلیم و عمری گرفتار عواقب درخیم نردید و دو دلی و ترس و احتیاط  
بی موردی نشویم؟

سؤال دیگری که بسیاری از دختران و پسران از روانشناسان  
کرده‌اند اینست که پایه‌های يك زن شوئی خوب کدام است؟ روانشناسان پاسخ  
داده‌اند: ازدواجی مناسب و موفق و خوب از آب درمی‌آید که برین پایه‌ها  
مبتنی باشد:

- ۱ - عشق عمیق بتجربه رسیده و مپروه محبت دوجانبه داشته باشند.
- ۲ - هر دو بچه بخوانند و هر دو در تربیت بچه‌ها کوشا و دانا  
و دلسوز باشند.
- ۳ - درآمد مکفی برای اداره يك زندگی داشته باشند.
- ۴ - هر دو نسبت بهم عادل و منصف و باگذشت باشند.
- ۵ - در دین و سواد و وضع اجتماعی، هم سطح و هم آهنك و  
قرین باشند.
- ۶ - برای سعادت آینده برنامه‌های هم آهنك داشته باشند و برای  
انجام دادن آن باهم بکوشند.
- ۷ - ازدواج را يك پیوند ابدی بدانند نه يك کارسست و موقت!
- ۸ - توقع تناسب و هم آهنکیهای دقیق در همه چیز نداشته باشند و  
نسبت بهم گذشت و اغماض کنند.
- ۹ - مشاجره و گفتگوی گاهگاه را لازمه ازدواج بدانند.
- ۱۰ - بمسائل جنسی اهمیت بدهند و از رموز آن آگاه باشند.

## ۲۶ - برای دوام عشق در زناشوئی

این نکته‌ها و پندها که برای گرم نگاهداشتن آتش عشق در پیرامون  
زناشوئی نوشته شده، هر چند خطاب بشوهر است ولی زنان نیز میتوانند  
از روی آن تکلیف خود را در برابر شوهر بهتر متوجه بشوند و بطور کلی  
زنان و شوهران فراموش نکنند که برای توفیق در زناشوئی باید در بکار  
بستن نظایر این نکات و دستورهای سودمند، دانا و کوشا باشند.

یادآوریهای کوچک: چقدر خوبست چند دقیقه از وقت، خود را در

مؤثر نیست .

زن شما میل دارد همه بدانند که شما از داشتن چنین زنی خوشبخت هستید و دلش میخواهد که شما همواره این خوشبختی را پیش پدر و مادر و اقوام و خویشاوندان خودتان و او ابراز دارید . اما در نظر داشته باشید که این احساس و ابراز خوشبختی و این تعریفات که از زنتان پیش دیگران میکنید جنبهٔ زیاده روی و اغراق گویی بخود نگیرد و گرنه مبدل به سخره و مزاح خواهد شد و عکس نتیجهٔ مطلوب را از آن بدست خواهید آورد!

زن مردی را دوست میدارد که برهان و دلائل عملی و محسوس در بارهٔ عشق خود نسبت باو نشان دهد نه آنکه فقط ادعای محبت او را داشته باشد و عملاً این معنی را ثابت نکند . مخصوصاً در نظر داشته باشید که خطای زن خود را پیش فرزندان باو بازگو نکنید و حتی اگر فرزندان شما خطای مادرشان را یادآوری کردند شما باید ذهن بچه‌ها را از این بابت آسوده سازید و احترام مادر را در دل ایشان استوار گردانید .

**جزر و مد خوشبختی!** - فراموش نکنید که همیشه این تصور را در مخیلهٔ خویش پرورید که خانهٔ شما کانون خوشبختی و سعادت و آسایش است و این نکته را بزنتان مخصوصاً بازگو کنید تا این احساس سعادت و رضایت شما از محیط آرام و آسودهٔ خانه، بزین شما نیز سرایت کند زیرا زن وقتی بداند که شوهرش از خانه و زندگی راضی است عملاً در فراهم آوردن وسایل راحت و رضایت شوهرش اقدام خواهد کرد و خانه را بیش از پیش منظم و مرتب نگاه خواهد داشت .

در واقع وقتی شما احساس رضایت و سعادت را در خانه بزین خود منتقل کردید او را وادار و نهرنگ میکنید خانه را چنان بهشت برین سازد که شما عملاً ثمرهٔ کاشتن آن بدرضا و سعادت را در روح او برداشت کنید زیرا سعادت و خوشبختی زناشویی محال است یکطرفه باشد و فقط زن یا شوهر آنرا احساس کند بلکه خوشبختی زناشویی، یک احساس متبادل است که زن از شوهر و شوهر از زن دریافت میکند و عبارت دیگر خوشبختی زنان مانند موجی است که در روح شوهر، «مد» و در روح زن، «جزر» دارد و این جزر و مد همواره در روح زن و شوهر باید ادامه داشته باشد تا هر دو از همسری و زندگی باهم احساس رضایت کنند .

گرهی عشق نخستین - معمولاً زناشویی طور است که چون مدتی از آن گذشت عشق نخستین زن و شوهر در آن سرد خواهد شد و هنگامیکه زن و شوهر ببینند در دل یکدیگر ایجاد شور و سرور و اشتیاق نخستین را نمیکند و برای همه دیگر عشق انگیز نیستند حرارت زندگی را از دست میدهند. اما باید قانون عشق خانوادگی را همواره گرم و با حرارت نگاهداشت و هنگامیکه شما توانستید عشق را در قانون زناشویی گرم نگاه دارید تمام مشکلات آنرا حل کرده‌اید و برای گرم بودن بازار عشق در زناشویی شاید گزاف نباشد اگر بگوئیم که يك بوسه، فقط يك بوسه که گاهگاه زن از شوهر و یا شوهر از زن برباید و مغالته‌ای که زن و شوهر مانند ایام نامزدی و عشقبازی باهمدیگر نمایند قلب هر دو را در محیط زناشویی نیز آکنده از عشق یکدیگر خواهد ساخت و زندگی آندو، حرارت آغاز زناشویی را بدست خواهد آورد.

بوسیدن عاشقانه زن و شوهر هنگام آمدن شوهر از خارج و یارفتن او از منزل و با هنگامیکه زن لباس شوهر را در اختیار او میگذارد دل هر دوی ایشانرا آکنده از عشق میسازد. بوسه زن توأم با لبخند مشاققانه حرارت عشق و زندگی را همواره در زناشویی محفوظ نگاه خواهد داشت و هر چند سنین عمر از آن بگذرد، آنرا سرد و بیروح نخواهد ساخت.

## ۲۷ - مشکل مادر زن و مادر شوهر

شاید مسئله مادر زن و مادر شوهر را بیشتر از سایر مشکلات بتوانیم «مشکل ازلی و ابدی» نام دهیم! بدترین جنبه این مسئله غامض آنستکه مانند يك معادله سه مجهوله است: يك مجهول آن، بشوهر دختر یعنی داماد مربوط میشود و مجهول دیگر آن مربوط است بزن پسر یعنی عروس! مجهول سوم آن نیز قضیه «مادر» است: چه مادر عروس و چه مادر داماد! آنچه ایشانرا بی‌اس و اسف و امیدارد اینستکه این معادله سه مجهوله، زندگی قهرمانان سه گانه و بنده چهار گانه خود را در صورت وجود مادر زن و مادر شوهر، هر دو مبدل بچشم میسازد و شب و روز عروس و داماد را سیاه میکند... اگر انسان تاکنون نتوانسته است این مشکل غامض

را حل کند برای آنستکه مستقیماً با آن مواجه نشده و برای حل آن همیشه از حاشیه رفته و خود قضیه را چنانکه باید نشکافته است .

اینک بیایم احسوال و صفات مادر زن و مادر شوهر را تحلیل و تجزیه کنیم :

یکی از وظایف جوانان اینستکه در دوره نامزدی، موضوع مادر زن را حل کنند. روابط آینده داماد با مادر زن بمقدار زیادی بستگی بروابط او در دوره نامزدی با مادر زن دارد. از بشر و باید بکوشد که از زمان نامزدی حسن تفاهم کامل با مادر زنش پیدا کند و کلید قلب او را بدست آورد . رویهمرفته داماد باید مادر زنش را دوست داشته باشد منتهی این دوستی در عین صداقت باید توأم با احتیاط باشد .

مادر زنها بشش دسته تقسیم میشوند :

۱ - مادر زنهایی هستند که میخواهند برای داماد خود در حکم مادر باشند و این نوع مادر زن هر قدر از دامادش لطف و محبت ببیند در مداخلات بخیال خود « مادرانه » اش نسبت بزندگی او بیشتر پشروی میکند . از اینروست که داماد باید با چنین مادر زنی تقریباً خون سرد رفتار کند و محافظه کار باشد و پرهیزد از اینکه او را مانند زنش « مامان و مسادر جان » خطاب کند .

۲ - مادر زنهایی هستند که میل دارند دخترشان و دامادشان از نجر بیات ایشان استفاده کنند و از زندگی و معلومات وی درس عبرت و سر مشق بگیرند . چنین مادر زنی میل دارد از کرایه خانه و خرید لوازم خانه و حتی برنامه شام و نهار روزانه و فرم و لباس عروس و حتی داماد و خلاصه از سیر تا پیاز زندگی دخترش را خودش دستور بدهد و خودش ضبط و ضبط کند . بهترین علاج حال این مادر زن آنستکه آقای داماد آستینهایش را بالا بزند و کمر همتش را محکمتر ببندد و قبل از آنکه مادر زن مجال این مداخلات را پیدا کند همه امور را انجام داده بزنش بپیماند که دیگر مناسبتی برای مداخلات مادر او در میان نیست و کارها هم بخودی خود و بخوبی روبراه است یعنی باید کاری کند که زنش نیازی بمادر خود نداشته باشد .

۳ - مادر زنهایی هم هستند که میکوشند انتقام بگیرند : انتقام از مرد

و جنس مرد! انتقام از زندگی! ... انتقام از شکستهایی که خود خورده اند! اینها زبانی هستند که خود در زندگی زناشویی مغبون شده و نتوانسته اند حرف خود را بگری بنشانند و شوهر را غلام حلقه بگوش خود سازند. ازینرو همواره بیدبختی نسبت به مرد و بدگمانی در حق این جنس عادت کرده میکوشند با او هام و ترسها و بدبینیهای یومرد و سوءظنهای طاقت فرسای خود دخترشان را از سرنوشتی نظیر سرنوشت خودشان در امان دارند و غافل از آنکه سرنوشت همه یکسان نیست و نازه خود این بدبینها و سوءظنها و حس کینه و انتقام نسبت به جنس مرد، بدترین درسی است که بیک دختر ممکن است داده شود زیرا سرنوشت شوم زناشویی را همین درسهای غلط مادر زنت که برای دختران بهار میآورد، داماد باید بکلی بای چنین مادرزنی را بخانه خود قطع کند!

۴ - یکدسته هم مادرزنیانی هستند که تسلیم و دلنداری میخواهند و هرگز دست از ناله و شکایت برنمیدارند و همینکه از حالشان سرسید شروع بآه و شکوه میکنند و ناز دست بدلتان بگذارید اشکستان سرازیر میشود؛ حرف این قبیل مادرزنها اینست که دخترشان ازیشان جدا شده ننها و بی یار و غمخوار مانده اند و کسی بحالشان نمیرسد و زندگی دردوری از دخترشان برایشان طاقت فرساست.

این مادرزنها با این حرفها دلنداری و سلی میخواهند و البته داماد باید با ایشان مهربانی کند و ای خیلی با احتیاط ... و ضمناً باید با ایشان بفهماند که تسلیم و دلنداری داماد چاره زندگی مادر زن نیست و مادر زن باید با امر واقع تن در دهد و بداند که دختر برای آن بدنیا بیامده است که با آخر عمر کنار دل مادرش بنشیند و او را باد بزند!

۵ - دسته دیگر، مادرزنیهای از خود راضی و خود پسند و خود آرا هستند که میل دارند مانند خواهر بزرگ دخترشان جلوه کنند و چه بسا که این مادرها با دخترشان رقابت کرده نسبت باو حسادت میورزند!

داماد نباید جلوی چنین مادرزنی درآید و نباید سعی کند که آنچه روزگار بحین زنی بفهمانده، بفهماند. فقط باید ظاهراً از مساعی این مادر در تربیت دخترش تحسین کند و بگوید که حالا نوبت آن شده است که این دختر از نتایج تربیت مادرش بطور مستقل استفاده کند و نشان بدهد که دیگر



نیازمند نصایح و پیروی از رفتار مادرش نیست .

۶ - آخرین دسته مادر زنها آن دسته هستند که بدخترشان افتخار میکنند و این افتخار را بعد حماقت میرسانند بدین معنی که وقتی دخترشان نیست برای شما شرح میدهند که چگونه جوانان ، همه دل در گروی عشق دخترشان داشتند و دختر زیبایشان چگونه شهره شهر بود و کلیه جوانان از خواستگاری میکردند !

اینگونه مادرزنها غرور خود را بانعریف از دخترشان تأمین میکنند . یقین بدانید که شما وقتی دختر چنین مادری را گرفتید دائم خواهید دید که در خانه شما باز میشود و مادر زنتان دوستان خود را بخانه شما میآورد که آشیانه زیبا و سعادت مند دخترش را با آنها نشان بدهد و باز باین بخت بلند افتخار و مباحثات کند و غرور خود را راضی سازد !

شما باین مادرزن بگوئید که میل دارید کرامات دختر او را خودتان کشف کنید و دیگر حاجت بیادآوری مادر زن نیست !

برای آنکه از انصاف و حقیقت پردور نرفته باشیم این نکته را هم باید یاد آور شویم که البته یکمده قلیل از مادر زنها هستند که بدختر خود پس از شوهر کردن او کاری ندارند یعنی در زندگی دخالت زیادی نمیکند و دخالت ایشان مضر و زیانبخش نیست . اینها مادرزنهایی هستند که باین حکمت واقف اند که بچه ها را باید برای دوره خودشان بزرگ کرد . ازینرو بچه بسا که از دختران خود درباره سر و وضع خویش و نوع رفتاری که باید داشته باشند سؤال میکنند زیرا مدعن و معترف هستند که خودشان از نسل گذشته بشمار میروند و نسل جدید و معاصر ، روحیات و روش تازه تری دارد که باید آنرا رعایت کرد .

گفتیم که مطالعه دقیق داماد در روحیات مادر زن بهنگام نامزدی ، او را برای دوا مر مهم و اساسی آماده میسازد : یکی آنکه نوع و طرز روابط خود و زنش را در آینده با او روشن میگرداند و دیگر آنکه میفهمد نقطه ضعف مادوزن چیست و محل و موضوع مداخلات او در کجا و در چه مورد و در چه نقطه است !

داماد وقتی باین نکات پی برد ، باید بلافاصله از فردای شب زفاف ، شخصیت خود را در مقابل مادر زن نشان بدهد و نقشه ای را که در نتیجه مطالعه دقیق

برای تجدید روابط خود با مادر زن کشیده است دلیرانه بموقع اجراء بگذارد و هرگز راضی بروش میانه و بینا بین نشود زیرا باید با مادر زن در عین محافظه کاری و احتیاط صراحت لهجه بخرج داد .

نکته دیگر آنکه داماد نباید منگی بمساعدتهای مادر زن بشود و از اول بهتر است بی نیازی و استقلال خود را اعلام کند زیرا صلح اول به از جنگ آخر است!

تمام نکاتی که داماد باید برای جلوگیری از اصطکاک با مادر زنش در نظر بگیرد قابل آنستکه عروس نیز برای جلوگیری از اصطکاک با مادر شوهرش بخاطر بسیار یعنی آنچه در حق مادر زن صدق میکند بامختصر تفاوتهای کوچک در حق مادر شوهر نیز صادق است .

تجربه نشان داده که بهترین مادران، بدترین مادر شوهران شده است. و این يك امر طبیعی است زیرا همانطور که يك مادر در تربیت و بزرگ کردن پسرش فداکاری کرده است وقتی زنی یاد فیزی این پسر و این دست پرورده عزیز را راضی کرد بدیهی است همانقدر هم مادر چنین پسر عزیز دردانه ای نسبت بچنان زنی یعنی نسبت بعروس خود کینه و نفرت پیدا میکند!

ازینرو میتوان حساب کرد که میزان فداکاری مادری در راه پسرش بامیزان نفرت مادر نسبت بزنی که او را از پسرش محروم کند نسبت مساوی و مستقیم دارد . بنابراین وقتی میبینیم میان عروس و مادر شوهر روابط خوبی وجود ندارد نباید زیاد تعجب کنیم و ریشه آنرا باید در همان فداکاریها و محبتهای فوق العاده مادر نسبت بسر جستجو کنیم .

بهترین تعبیر برای تراژدی زندگی مادر شوهر اینستکه وی پس از زن گرفتن پسرش ناگهان احساس میکند که در کار مادری و اصلا در برورنده پسرش « باز نشسته » شده است! کاری که سراسر زندگی يك مادر را فرا گرفته بود یعنی ابراز محبت نسبت بسر و مباداة مهر و علاقه با او با زن گرفتن پسر مفهوم خود را از دست میدهد و ازینروست که مادر بکلی از زن گرفتن پسرش ناراحت میشود و با عروس بنی ناسازگاری میگذارد .

مادر شوهر حتی پس از زن گرفتن پسرش میل دارد نفوذ نخسین را در پسرش داشته باشد و پسرش همچنان مانند زمانی که يك تن و در حکم يك بچه بود از او حرف شنو باشد . مادر شوهر میکوشد پس از آنکه صاحب

عروس شد باز هم معام و منزلت خود را در حق فرزندش حفظ کند یعنی مادر در پسری که حالا مرد شده و خودش هم پدر است همچنان نفوذ کلمه داشته باشد. از اینجا است که مشکل ناسازگاری مادر شوهر و عروس و چه بسا که مشکل ناسازگاری مادر با پسری که زن گرفته است آغاز میشود.

بنابراین بهتر آنست که وقتی پسری زن گرفت مادر نیز آنوقت و فرصت و اهتمامی که در حق پسرش داشت صرف کار دیگری کند: اگر نوه دارد باو پردازد و بهتر اینست که اگر شوهرش در قید حیات است بیشتر باو توجه نماید و اوقاتش صرف امور داخلی خود و شوهرش شود تا در صدد مداخله زندگی پسرش بر نیاید و بگنجد عروسش با استقلال تمام از زندگی تازه‌ای که با پسرش آغاز کرده است برخوردار و با مقتضیات و مسئولیتهای آن بستنهایی آشنا گردد و بیپرده با دخالتهای خود و ابراز سلیقه‌های مخصوص خود در حق زندگی پسرش میانه‌اوزنش را برهم نزند و اجازه دهد که پسرش با خاطر جمع و خیال راحت در آغوش زنش از جوانی خود بهره‌ور گردد و شخصاً و مستقیماً با مسئولیتهای زندگی روبرو شود و مرد زندگی از آب در آید و گرنه تا وقتی که مادر در کار پسرش مداخله میکند و نظر میدهد پسر چیزی از آب در نخواهد آمد. بهترین مادر مادر است که پسرش را قوت قلب مواجهه با مسئولیتهای زندگی بدهد و خود از دور ناظر و شاهد دست و پنجه نرم کردن پسرش با زندگی باشد و حتی اگر بازنش بدرفتاری میکند بیاد هنگامی بیفتد که خودش زن جوانی بود و از شوهرش سختی میدید و آنوقت دلش باید بحال عروسش بسوزد و پسرش را از بدرفتاری بازنس سرزنش کند و او را بسازگاری و خوشرفتاری با عروسش تشویق و ترغیب نماید و مخصوصاً چون مادر هرچه باشد در پسرش نفوذ کلمه دارد هرگز نباید از عروس خود پیش پسرش تنقید کند. اینکار نتیجه‌ای جز دل‌پیر کین شدن پسر ندارد و بطور غیر مستقیم تلقین سوئی است که از زن در قلب شوهرش میشود. اینکار یکنوع گناه اخلاقی و حمله بکسی است که برای دفاع از خود حضور ندارد، پس حمزه‌ای ناچوانردانه است. برعکس اگر مادر پیش پسرش از عروسش تعریف کند پسر اگر از دست زنش ناراحتیهایی داشته باشد، آن ناراحتیهارا فراموش کرده باری گشاده و لب خندان و دل

امیدوار، باغوش زانش باز خواهد گشت و مادر بدینوسیله میتواند زندگی پسرش را با عروسش از کدورت و ناراحتی در آورد و بدینگونه با برآز مهر و محبت در حق فرزندش همچنان ادامه دهد .

نکته دقیق و حساسی که عروس باید بخاطر بسیار اینستکه روابط زناشویی میان یک زن و شوهر جوان، زبان یا مردان پیر را بحسادت بر میانگیند ازینرو یک عروس دانا نباید در حضور مادر خود یا مادر شوهرش باشوهر خود مشغول مغازه و شوخی شود و یا آنکه نباید بگذارد شوهرش پیش مادر خود یا مادر وی، باوی ملاحظت کند و حتی نباید از مهر بانیهها و معاشقات شوهرش با خود برای مادر شوهر شرح کشف بدهد و فقط پیش مادر شوهر باید اینطور وانمود کند که بهترین دوست و دلسوزترین شریک زندگی پسر اوست .

عروس باید با مادر شوهرش محترمانه و مؤدب رفتار کند و از ابراز لطم نسبت با و خودداری ننماید ولی همه اینکارها را باید چنان با حزم و احتیاط و از روی استقلال و مناعت انجام دهد که مادر شوهر در خلال آن روزنه مداخله در زندگی و برا بدست نیاورد .

حال باید چند نکته را مستقیماً با خود مادر شوهر و همچنین با مادر زن در میان نهاد :

هر مادر ، در قدم اول باید توجه و دقت داشته باشد که خودش موجب کدورت و ناراحتی زندگی زناشویی پسر یا دختر خود نشود . بدین منظور در قدم اول باید از ملامت کردن و ایراد گرفتن تا میتواند خسود داری کند . هرگز نباید نظر خود را بشکل امر و نهی با عروس یا دامادش در میان نهد .

مادر شوهر و مادر زن باید این نکته دقیق و حساس را بخاطر بسیارند که هر قدر هم حسن نیت داشته باشند اصولاً دستور دادن آنها بسطیع و مذاق عروس یا داماد گوارا و مطلوب نیست و اگر نکته ای بخاطرش رسید در نهایت ملایمت و حسن ذوق و بطور غیر مستقیم و بدون تعصب و پافشاری و اضهار نظر مطلق باید بیان کند .

مادر زن و مادر شوهر برای آنکه بدل خود تسکین دهند باید بخاطر بیاورند که مادر و جد خودشان هم این مرحله را گذرانده اند و ازدواج مانند

مرکب، سرنوشت حتمی است و همین مادر شوهری که امروز برای از دست رفتن پسرش غصه میخورد و خیال میکند زنی آمده و پسرش را ضبط کرده است باید بخاطر بیاورد که خودش هم پسر مادر دیگری را ضبط کرده بود؛ پس عروس او کار تازه‌ای نکرده است؛ مادر زن اگر خیال میکند که دامادش دختر او را بخانه‌اش برده و او را از وجود دخترش محروم گذاشته است باید بخاطر آورد که دختر خودش نیز پسر مادر دیگری را از دست او رفته و مادر دیگری هم بدست دختر او از وجود پسرش محروم مانده است. پس چیزی که عوض دارد گله ندارد!

بقول آن پزشک فرانسوی: «ماه غسل برای مادر شوهر و مادر زن واجب تر از زن و شوهر است!». آیا نمیشود مادر شوهر و مادر زن برای آنکه دیگر مورد این متلکها قرار نگیرند، در رفتار خود تجدید نظر کنند؟

## ۲۸ - خجالت نکشید!

بیماری خجالت از سن معینی آغاز میشود و در سنین مختلف عمر بشکلهای مختلف بروز میکند. کودک تا سه سالگی نشده است اصلاً خجالت سرش نمیشود ولی از آن پس برای نخستین بار هنگامیکه مادرش او را در حمام میشوید و یا موقعمیکه لباسش را عوض میکند از لخت بودن خود در مقابل پدر و مادر یا سایر بچه‌ها بتدریج احساس خجالت میکند.

مرحله دوم بیماری خجالت از سنین بلوغ آغاز میشود زیرا پسر و دختر درین سالهای حساس برای نخستین بار تغییراتی در اعضاء پوشیده بدن خود ملاحظه میکنند.

بارها با گوش خود از کسانی که مبتلا باین بیماری روحی هستند جمالاتی شنیده‌ام که از حیث معنی باهم شبیه بوده است از قبیل اینکه: «من نمیتوانم با اشخاص غریب‌رو بروم» و یا «وقتی با آشنایان برخورد میکنم نمیدانم چه بگویم» و یا «نمیدانم در حضور جمع چه بگویم و همیشه از شرکت در سخنرانیها یا مسابقات نازاحت میشوم».

**خجالت از چه ناشی میشود؟** - اگر ازینگونه اشخاص پرسید

علت این ناراحتیهای شما چیست تقریباً یکنوع پاسخ میدهند و آن اینست که  
میترسند در حضور اشخاص، آنطور که مایلند، شایسته و لایق جلوه نکنند  
و یا از عهده کار خود درست بر نیایند.

از يك شخص مبتلا بمرض خجالت، نامه‌ای دریافت داشتم که در آن  
نوشته بود: «خیلی مایلم که مردم دوستم داشته باشند و مرا تحسین کنند ولی  
نمیتوانم نسبت بخود اطمینان داشته باشم و یقین کنم که مورد تحسین و احترام  
مردم قرار خواهم گرفت.»

این عبارت از نامه آن شخص خجول واقعاً بر پایه علمی استوار است  
زیرا گذشته از آنکه انسان همیشه خواستار احترام و تحسین دیگرانست  
اشخاصی که مریض خجالت هستند بیشتر از حد عادی، دلشان میخواهد که در  
حضور جمع، خوب و شایسته جلوه کنند و علت خجالتشان شك و تردید خودشان  
درین مورد بخصوص است. ماهمه میخواهیم محبوب مردم باشیم و مردم ما  
را دوست داشته باشند. خجالت در بسیاری از اشخاص از تردید درین امر  
حاصل میشود.

وقتی باین علت خجالت بی بردیم دیگر در مورد اشخاص خجول که  
خجالت خود را در پرده تکبر یا دیرجوشی با اشخاص و یادقت و توجه بیش از  
اندازه نسبت بخود مخفی میکنند، قضاوت غلط نخواهیم کرد.

روانشناسان خجالت را غالباً ناشی از احساس خواری و حقارت میدانند  
زیرا از کودکی بر اثر خشونت‌هایی که شخص میبیند یا اشتباهات و خطاهایی  
که در مورد اشیاء و اشخاص میکند احساس نقص و عیب شدیدی در نهادش  
رخنه‌ور میشود که اطمینان او را نسبت بخودش کم میکند و بعدها که کودک بزرگ  
شد و داخل اجتماع گردید بقایای همین احساس عیب و نقص و تردید در هر کار  
گریبان انسان را گرفته او را دوچار خجالت میسازد.

یکی دیگر از علل خجالت، مبتلا شدن بیماریهای سخت عصبی است که  
اگر هم بی‌بهبودی پیوست عواقب آن بشکل خجالت ظاهر میشود.

دختر یا جوانی که در خانواده کوچکی بزرگ شده و آنوقت قدم در  
محیط بزرگتر نهاده باشد بدیهی است در محیط بزرگتر نمیتواند از احساس  
نقص و آزار حقارت مصون بماند و بالنتیجه وقتی با اشخاص بزرگتر از  
خود تماس میشود احساس خجالت میکند زیرا در نهاد خود برای آنها

اهمیت بیشتری قائل است .

علت خجالت گروهی از دختران و زنان که تازه دست بکارهای اجتماعی میزنند و دوش بدوش مردان در ادارات و بنگاهها و کارخانها کار میکنند همین حس نقص و قائل شدن اهمیت بیشتر و قدرت زیادتری برای مردان است . همچنین شخصی که در کودکی از اطرافیان خود بیش از اندازه ناز و نوازش و تحسین و تمجید دیده باشد و یا بعکس : بیشتر خشونت و بیماری دیده باشد در هر دو حال وقتی قدم در اجتماع مینهد گرفتار مرض خجالت میشود .

گروهی هستند که غیر طبیعی بودن بعضی از اعضاء بدنشان باعث گرفتار شدنشان بمرض خجالت میشود : بینی بزرگ، لبهای کلفت، چاقی یا لاغری مفرط، کوتاهی یا درازی بیش از اندازه قد، کج بودن دست یا انگشت، ثقل سامعه با لکننت زبان و نظایر آن در خلقت انسان سبب بیماری خجالت میگردد .

**راه‌هایی از خجالت -** حال که دانستیم خجالت چیست و از چه ناشی میشود، راه‌هایی از آن نیز برایمان آسان است . اولاً باید بدانیم که در تاریخ نام اشخاص بزرگی برده میشود که نخست گرفتار یکی از همین علل خجالت بوده‌اند :

«بایرون» شاعر شهیر انگلیسی چلاق بود و لنگ لنگان راه میرفت و باوجود این در نتیجه تلقین بخود و اعتماد نسبت بخویشتن اصلاً فراموش کرد که لنگ است و هنگامیکه باپای لنگش راه میرفت، بزمین و زمان فخر میفروخت البته او بهر شاعری خود میباید . پس هرگونه عیب‌ها میتواند با هنری پوشانید .

وقتی وارد مجلس یا محفلی میشویم نباید زیاد بخویشتن بیندیشیم و باید خیال کنیم که همه مثل ما هستند و چه بسا که آنها از ما خجالت میکشند . نباید از قضاوت مردم نگران بود زیرا انسان هرچه بکوشد تا همه او را بپسندند و نیک بدانند چنین نتیجه‌ای نخواهد رسید زیرا این امر طبیعی است که هر کس عده ای دوست دارد و عده‌ای دشمن ... و ازین گذشته همه واقع‌بین نیستند و مخصوصاً در حق دیگران نمیتوانند درست یا بهرسانه قضاوت کنند .

اگر شما نیز در صف اشخاص خجول بوده عمر گرانسپارا در زندان خجالت بسر میبرید یقین داشته باشید که کلید این زندان در دست خود شماست. چرا در این زندان را نمیگشایید و از زندگی آزاد و بدون ناراحتی روحی استفاده نمیکنید؟ بدون هیچگونه بیم و ترس، بدون شك و تردید و بدون احساس نقص و حقارت، وارد هر مجلس و محفل شوید و یقین داشته باشید که بقدر خودتان لایق آمیزش با اشخاص هستید.

با مردم باسانی آمیزش کنید. بصحبت آنان بدقت گوش دهید. آنان را بخاطر خودشان دوست داشته باشید و با آنان این نکته را بفهمانید و نیز متوجه باشید که در میان آنان ممکنست کسانی باشند که از احساس خجالت در برابر شما ناراحتند؛ پس شما آنانرا برای رهایی ازین احساس کمک و مساعدت کنید آنوقت خواهید دید که خودتان نیز از احساس خجالت خلاص شده اید.

شرم و حیاء خوبست ولی بشرطی که تا حدود ادب باشد. اگر ازین حد گذشت و مانع پیشرفت انسان در اجتماع شد و اسباب ناراحتی شخص گردید جز يك مرض روحی چیزی نیست. همیشه بخاطر بسیاری که میان خجالت و وقاحت، يك حد متوسط و معتدل و صیبهی هست که شما باید از آن برخوردار باشید و این نکته را فراموش نکنید که مخصوصاً شره و خجالت در میان زنان و شوهران جوان هیچ پسندیده نیست و دوهنسر نباید ازهمدیگر خجالت بکشند.

## ۳۹ = خانانہ : دہشتہ نخر شہینہی یا بد بختی شما !

خانانہ و خانوادہ خوب پناہگاہی است کہ وقتی شما احتیاج بدلاجوی و آرامش و استراحت دارید بدان پناہ میبرید. در خانانہ امن و امان موجبی برای تحریک اعصاب، خردہ گیریمای بیجا، عتاب و خضاب، نگاههای نیشدار و سخنان طعنہ آمیز نیست و شما میتوانید با خیال آسوده بمیل خود باشید و بن خسته و روح فرسوده را جان و توان تازه بخشید ...

خانانہ جائی است کہ انسان نخستین درسهای زندگی را در آن میآموزد و در آن رشد و نمو میکند و اغلب اوقانش در آن سپری میشود. خانانہ مسئول تکوین شخصیت ماست و قدرت ما برای کار و مبارزه زندگی در آن تدارک



قدر هر چیز و هر کس، کاستن مبارزه کنند و خیلی زود بدوران این درد بکوشند و گرنه با بزرگ شدن کودکان و ازدواج آنها، این بیماری روحی نیز از خانه‌ای بخانه دیگر انتقال مییابد.

**محیط نفرت :** در محیط بسیاری از خانه‌ها از عاطفه و محبت حقیقی کمتر اثری دیده میشود و منشأ آن، عدم وجود عشق واقعی میان زن و شوهر است. مسکنست این حال بنفرت و انزجار کشیده شود و با وجود این زن و شوهر در زیر یک سقف بخاطر کودکان باهم زندگی کنند. در چنین محیطی کودکان میآموزند که چگونه همدیگر را دوست نداشته باشند!

عشق یا نفرت نخست با تقلید یعنی با سرمشقی که پدر و مادر میدهند در دل کودکان پدید میآید. پدر یا مادری که همسر خود را دوست نداشته باشد، عادتاً نسبت بفرزندان خود نیز ابراز محبتی نمیکند و فرزندان نیز با او مقابله بمثل میکنند!

در محیط حفقان آور چنین خانه‌ای، یکفرد خانواده احساس میکند که بهیچیک از افراد دیگر خانواده احتیاج ندارد و چه بسا که خود را زائد و با وجود دیگران را بی مورد ببیند. ممکن نیست کسی که از بچگی با چنین احساسی بار آمده باشد، در جامعه بتواند فرد مفیدی باشد و با شخصیت کاملی پیدا کند. او همیشه احساس خواهد کرد که موجودی منفور و زائد است و خیال میکند که هیچکس برای او قدر و منزلتی قائل نیست. بیشتر جوانانی که زود از زندگی سیر میشوند و خودکشی میکنند، پرورده دامن بیمهر یک چنین خانواده‌ها و بزرگ شده محیط نفرت زده یک چنین خانه‌ها هستند.

خانواده نخستین منبع مهر و محبت و اولین سرچشمه ایست که انسان زلال عشق و صفا از آن مینوشد. با نخستین فطرات شیر مادر است که نخستین شیره دوستی در عروق آدهی میدود. همه نیازمند مهر و محبت پدر و مادرند و تا کسی این مهر و محبت را بطور کامل تجشیده باشد، بطور کامل نیز پخته و بالغ نمیشود. عاطفه‌ای که انسان از پدر و مادر میبیند در روح او ایمان و اطمینان بوجود میآورد. شخصی که مهر و محبت پدر و مادر دیده از قدر و منزلت خویش آگاه است و باسانی میتواند محبت کند و بدیهی است. که محبت نیز خواهد دید. همواره در صدد خدمت بادیگران بوده و از خدمت دیگران نیز برخوردار خواهد شد.

پدران و مادران فهمیده، همواره برحذرند از اینکه در برابر کودکان

خود - هر چند هم کوچک باشد - مشاخره و دعوا کند و اگر نه کودکان نیز عادت بمشاحره و دعوا خواهند کرد و نغمات باخود و سپس بازن و شوهر خود بمشاحره خواهند پرداخت . همچنین برتری دادن فرزندی بر فرزندی دیگر بند کینه و نفاق در روح آنان میسازد و حسادت و نفرت بهم دیگر را در ایشان پدید میآورد و اینها صفاتی است که هر کس گرفتار آن شد ، بیشك بدبخت میشود .

**محیط خودخواهی :** محیط دیگری که خانه را خفقان آور میسازد محیط خود خواهی است که منشاء آن زن یا شوهر است . اگر شوهر خود خواه باشد ، زن را بخدمت میگیرد و هر چه دلش خواست میکند و خواسته های زن را نادیده میانگارد و اصولا در بند آن نیست که تمنیات زن چیست . بدینگونه زن زندگی تنهایی را در کنار شوهر خود خواه میگذراند . همینگونه است اگر زن خود خواه باشد و جز خویشتن چیزی نسخواهد و تنها در بند خود و تمنیات خود باشد . درینصورت بدبختی است که مرد باجنبین همسری بدبخت میشود .

فرزندانی که در دامان این پدر و مادر بار میآیند و در خانه ایکه فقط خودخواهی زن یا شوهر بر آن حکمفرماست بزرگ میشوند ، مبتلا و گرفتار همان بدبختی و تنهایی و سیه روزی میشوند که زن از شوهر خود خواه میکشد و یا شوهر از زن خود خواه تحمل میکند .

خانه باید بهشت تمام افراد خانواده باشد و هر فرد خانواده باید بسکوشد که آنرا برای دیگری بهشت سازد تا خود نیز در بهشت خانواده بسر برد . وظیفه افراد خانواده ، کمک و همکاری با یکدیگر و تشریف مساعی صمیمانه برای خوشبخت ساختن همدیگر و رفع نیازمندیهای هم است . اگر قرار باشد که افراد يك خانواده فقط خود را بخواهند ، هیچيك از آنها از محیط مطبوع خانه برخوردار نخواهد شد زیرا خانه وقتی مطبوع است که افراد آن در بند خواسته های یکدیگر و مواظب روحیات همدیگر باشند و سابقه های دیگرانرا رعایت کنند نه آنکه فقط خود را ببینند و مزاج خود را بر دیگران تحمیل کنند و برای دیگران حق حیات در خانه قائل نباشند . بسیاری از مردان یا زنان در خانه دیکتاتورهای مطلق العنانی هستند که سایر افراد خانواده را خدمتگزاران خود میدانند و همچون عبود عبید

ازیشان توقع خدمتگزاری دارند!

زن یا شوهر خود خواه و یا فرزندان خود پسند باید خودخواهی و خود پسندی را محض خاطر خودشان هم شده کنار بگذارند زیرا با خود - خواهی و خود پسندی محیط خانه مبدل به محیط متشنجی میشود که هر کسی میکوشد تنها برای خود حق حیات قائل باشد و حق حیات دیگری را منکر شود. آیا چنین محیطی قابل زیستن است؟

**محیط شکایت :** غالباً زنی که محیطی پر از شکایت در خانه پدید میآورد. آدمی که بناله و شکایت عادت دارد، از هیچ چیز و همه چیز، بهانه برای شکایت خود پیدا میکند. خیال میکند که مریض است و میپندارد که همه کمر بقتل او بسته اند! اصولاً عادت بسیاری از خانمها و بعضی از آقایان اینست که همواره زبان شکایت بگشایند. از خود و اطرافیان، از اوضاع و احوال، از شهر و اوضاع شهر، از کاسب و فروشنده و دوره گرد، از رفنگر و نوکر و کلفت، از دوست و آشنا و خویشاوند، ناله و شکایت سر میدهند. وقتی حالشان را میپرسید، صدایشانرا نازک میکنند و همچون کشتی شکستگان، از ناملایمات روزگار مینالند، همواره خسته و گرفتارند و گوئی که تمام خستگیها و گرفتاریها برای ایشان خلق شده و یا آنکه زندگی باید همچون «داحت الحلقوم» باشد و نیست!

اینگونه اشخاص، محیط خانه را پر از ناله و آندوه میسازند و فرزندان خود را فراری از خانه بار میآورند. آدمی که ناله و شکایت عادتش میشود، همواره خود را مریض میپندارد و هیچ دارومی او را درمان نمیکند و بکوقت متوجه میشود که همه از پیرامونش گریخته اند!

برینگونه، خانه منشاء خوشبختی یا بدبختی شما، و انتخاب یکی ازین دو با خود شماست.

### ۳۰ - سنجیده و وسیع از دواج

چه بسا زنان که در رفاه و آسایش مادی غوطه میخورند ولی از زندگی خود راضی نیستند و چه بسا جوانان که شب و روز زحمت میکشند ولی احساس میکنند که از زندگی لذت نمیبرند. جازۀ این نهنهایی و عطش روحی چیست؟

در اغلب انتقادهایی که از ازدواجهای امروز میشود، این جمله شدید نسبت به دختران و زنان متجدد بعمل میآید: «دختران امروز اصلا کارهای خانه را بلد نیستند: آشپزی نمیدانند و نمیتوانند یکدست لباس بچه بدوزند و حتی از رفو کردن سوراخ يك جوراب هم عاجزند!»

این خرد و گبران، بیرحمانه دختران امروز را بیاد انتقاد میگیرند و بهرجوان که در آستانه ازدواج واقع شده، نهیب میزنند که مواظب خودت باش و بیگدار بآب نزن!

زن نمونه و ایده آل در نظر بسیاری از مردان ما و حتی جوانان ما، زنی است که فکر آشپزخانه و رختشویخانه، قسمت اعظم مغز او را اشغال کرده باشد و همواره در دستش جارو دیده شود و جز بامور منزل بکار دیگری فکر نکند.

عجب است که در اکثر ادبیات جهان و افسانهها و داستانهای معروف نیز زنی تمجید شده است که بتواند وظیفه کلفت مرد را بهتر انجام دهد نه وظیفه شريك زندگی مرد را...

بزن بهنوان يك شخصیت ممتاز و مستقل بشری، کمتر نگاه کرده اند و در موارد مختلف زندگی، او را شريك مرد ندانسته اند بلکه فقط او را مدبره امور منزل او بشمار آورده اند!

در يك قصیده هندی، این معنی بتجویی توصیف شده است: «لحظه ای خواب بچشم حضرت آدم افتاد و در آن اثناء از وجود خود بیخبر شد. فرشتگان بامر خدا فرصت را غنیمت شمردند و بسراغ آدم رفتند و يك دنده از دنده های او را برداشتند و پس از لحظه ای از همان دنده کج آدم، بقدرت خدا، بشر دیگری ساخته شد که نخستین مادر ما «حواء» نام گرفت. این يك بخشش الهی بمراد بود تا زن برای مرد خدمتگذار باشد و غذای او را بپزد!»

زن در یکی از غنی ترین و قدیمی ترین ادبیات جهانی، بدینگونه وصف شده است. و اما اگر مقصود از خلقت زن، خدمتگزاری در راه مرد و پختن غذای او بوده است، باید بحال بیچاره زن گریست. اصلا چرا مقصود از خلقت يك بشری باید آشپزی باشد؟! هدف خلقت که اینقدر کوچک و ناچیز نیست.

با وجود این، گروه زیادی از مردم زمانه معتقدند که هدف مرد در

زندگیش باید این باشد که زنی بدست آورد تا برای او بتواند آشپزی کند و ساعاتی از روز را باقامت خمیده زمین را جارو کند و خانه را تمیز و آماده تحویل مرد بدهد و دیگر کاری بکارهای او نداشته باشد!

چگونه ممکنست هدف تشکیل خانه را که آشیان خوشبختی زن و مرد و کانون هم آهنگی روح آندو، و منبع احساسات و عواطف پاک و متجانس دو موجود دوستدار و دمساز یکدیگر است، این بدانیم که زن باید در آن ملاقه آشپزی را دست بگیرد و جلوی اجاق بایستد و شور بار را مزه کند و بعد جارو بدست بگیرد و زمینها را جارو کند و چون شوهرش بخانه آمد موی ژولیده و سر و روی گرد و خاکی و تن و بدنش را که بوی دود میدهد بعنوان نتیجه خدمتگزاری و ترتیب و تنظیم خانه، تحویل او بدهد!

خانه را نباید پانسیون برای مرد دانست که زن در آن از صبح تا شام موظف باشد ملافه عوض کند و اطاق را جارو بزند و آشپزی کند و آخر وقت مانند يك كلفت یا پیشخدمت کمر بار يك، از «آقا» پذیرائی کند.

این را که نمیتوان شرکت دو موجود همفکر برای زندگی دانست. مآسفاً به بسیاری از خانه های امروز، همین حال را دارد و چه بسا زنان و دختران فهیمه و با استعداد که قریحه سرشار و موهبت و ذوق و فهم و فراستشان صرف وصله کردن جوراب و دود خوردن در آشپزخانه میشود در صورتیکه شوهران اینگونه زنان، اگر متوجه روحیه آنها باشند، خیلی بهسر و بهسر میتوانند از وجود يك چنین زنان با ذوق و با استعدادی برای زینت معنوی زندگی و تعالی و تکامل شخصیت خود و برای تصفیه روح خویش استفاده کنند.

اگر بدقت حساب کنیم، مرد در خانه، اوقات کمی را میگذراند و باقی ساعات عمرش برای کار و مشغولیات دیگر در خارج از خانه میگذرد و شاید فقط یک ربع مسافت زمانی زندگانی خود را در خانه طی میکند.

ممکنست بگوئید همین مدت کم، مهمترین مرحله عمر است. این حرف کاملاً صحیح خواهد بود در صورتیکه همسر زندگی انسان، کلفت و خدمتگزار انسان نباشد زیرا انسان چگونه ممکنست بتواند مهمترین مرحله عمر خود را در جوار يك كلفت و خدمتگزار بسر آورد!

در صورتی اوقات اندک مرد در خانه، مهمترین مراحل زندگی و عمر

او بحساب خواهد آمد که شریک زندگی او، واقعاً شریک و همسر  
بنام معنی باشد یعنی شریک روح و عقل و خیال و جسم و فکر و غم و شادی  
او باشد. شریک جزئیات زندگی او، وهم آهنگ بانکات دقیقی باشد که شور  
و شوق زندگی و آمال زندگی و معنویت زندگی را در بر دارد. یعنی  
آن نوع هم آهنگی و دمسازی و سازگاری و تعاهم روحی و معنوی عمیقی  
که بزنگی خشک و مکرر و ملال آور روزانه، روح و مفهوم تازه تر و زیباتری  
میبخشد و زندگی را از حالت شهوت و شکم و دهان بیرون میآورد.

بنظر من، مردیکه میگوید راه تصرف قلب و مشاعر او و شیفتگی او از  
راه معده اوست، از دو حال خارج نیست یا قربانی همین اشتباه است؛ که زنی را  
برای اداره شکم مرد تصور میکند و یا آدم دله و بیخود و شکمپرستی است که  
اصلاً ایافت معنی و مفهوم عالی و حساس زندگی را ندارد.

دختر حساسی میگفت: من انکار نمیکنم که مادر بزرگم يك آشپز  
بسیار ماهری است و لباسهای بچه هارا هم خیلی خوب - البته بسلیقه خودش -  
میتواند بدوزد ولی آیا اگر منم امروز فقط هنرهای او را برای خود کسب  
کنم، میتوانم يك جوان فهمیده امروزی را در زندگی قانع کنم و آیا برای  
يك مرد حساس کافی است که زنش بتواند فقط خوب آشپزی و رختشویی  
و بچه داری کند و دیگر نتواند با افکار اینمرد، با احساسات و عواطف او، با  
اینه آلهائی که دارد، با مسائلی از زندگی که با آن روبرو میشود، آشنائی  
داشته بحث در پیرامون آنها از عهده برآید.

اصولاً روش زندگی امروز عوض شده، بسیاری از کارها را که زنان  
قدیم برای آن وقت صرف میکردند، باآسانی و باقیمت کمتر میتوان انجام  
داد و یا نظائر آن ما یحتاج را از بازار، خیلی زودتر و چه بسا که ارزانتر  
میتوان تهیه کرد.

آنچه برای يك زن و شوهر خوشبخت لازم است، تنها تهیه لباس بچه و  
و غذای شام و ناهار خالی نیست. اینها را میتوان با اندکی صرفه جویی  
و تدبیر، با پول کمتر یا بیشتر، باآسانی تهیه کرد. آنچه باآسانی تهیه  
نمیشود و آنچه با پول بدست نمیآید، (زیرا مربوط به عواطف و مشاعر ما  
و بسته باسرار آسایش و راحت جسمی و روحی ماست و از احتیاجات آنی  
و مادی ما خیلی مهمتر و برتر و والاتر است) عبارت از آن الفت روحی

و مشارکت وجدانی و هم آهنگی قلبی و فکری و تبادل افکار دقیقی است که باید میان دو شریک عمر و دو موجودی که یک آشیان برای خود ساخته اند، وجود داشته باشد.

متأسفانه هرچند ازین نکات دقیق را که اساس و پایه زندگی است برای بسیاری از مردان و حتی زنان باز گوئید، درست نمیتوانند عمق آنرا درک کنند و باز فکرشان بدنبال آشپزخانه و رختشویی و بچه داری میرود. البته در جنب اهمیت که برای معنویت و جنبه روحی ازدواج قائلیم، اهمیت آنرا از نظر مادی هم در نظر میگیریم. منتها چون تا کنون، نظر همه بر این بوده است که اگر جنبه مادی ازدواج تأمین باشد، زندگی مرد وزن میسر است، این نکته را میخواهیم یاد آوری کنیم که هیچ نظریه ای برای تباه ساختن عمر جوانان، خطرناکتر ازین نیست زیرا چه بسا دختران که در زندگی زناشویی بایک مرد از نظر مادی، نه تنها راحت بلکه در رفاه و جلال و شکوه بوده اند اما روحشان تنها، اعصابشان ناراحت، قلبشان خالی و امیدشان واهی و کامشان در زندگی تلخ مانده فقط برای آنکه باشوهر خود الفت و یگانگی روحی و تفاهم معنوی عمیق نداشته اند.

همچنین بسیاری از جوانان در زندگی بازن خود دوچار این محظور شده اند، پس تأمین جانب مادی زندگی کافی نیست و برای زناشویی قبل از هر چیز تفاهم معنوی و هماهنگی روحی لازم است.

نمیشود تصور کرد که یک مرد فهمیده و حساس، چگونه میتواند با زنی که فقط خیملی خوب بلد است منلاخورش قرمه سبزی بپزد، سعادت مند باشد؟ چنین مردی میخواهد از موزیک، از شعر، از هنر، از دقایق زندگی، از تجربیات آن، از روحیات مردم و قهرمانهای داستانها بازنش بخت کند ولی زنش صورت حساب خرج روزانه، بالا رفتن سطح زندگی و پائین آمدن آب حوض را برخش میکشد!

احتیاج معنوی به مسری که شریک افکار و احساسات انسان باشد، البته در طبقات رانی و در میان جوانان تحصیل کرده بیشتر است و در میان این طبقه، معمولاً آنچه تقریباً تأمین شده و با قسمت اعظم افکار روزانه زن و مرد را نیگیرد همین احتیاج شکم بی هنر پیچ پیچ است.

بنابر این، بجوانان فهمیده و حساس و درس خواننده و مطالعه

کرده ، از زن و مرد ، توصیه میشود که در آستانه ازدواج ، اول بهم - آهنگی روحی و تفاهم عمیق معنوی میان خود و همسرشان بیندیشند و بعد ازدواج کنند .

### ۳۱ = توجه بنیاز هندیهای روحی همسر

همانطور که هوامارا احاطه کرده است يك محیط عاطفه‌ای نیز افق زندگی همه ما را محدود می‌سازد و همچنانکه هوای بد ممکنست ما را رنجور و فرسوده کند يك محیط عاطفه‌ای نامطلوب نیز ممکنست ما را از زندگی بیزار سازد . هنگامیکه برخی از اشخاص فریاد میزنند : «فلان چیز یا فلان کار مراد یوانه کرد» منظورشان آن نیست که برآستی دیوانه شده‌اند بلکه نظرشان آنست که عصبانی یا فرسوده و با بیتاب گردیده‌اند و با عبارت دیگر محیط عاطفه‌ای بی‌ارمون آنان تحلیل باید بر گردیده است .

درین روزها بیمارستانهای امراض روحی تنها بفکر آن نیستند که روحیه بیماران را کاملا تجزیه و تحلیل کنند بلکه بیشتر میکوشند عواملی را که در نخستین مرحله موجب پیدایش عصبانیت و فرسودگی اعصاب میگردد کشف کنند و معمولا برای نیل باین منظور هیچ چیز مانند بازپرسی بستگان مریض سودمند و مؤثر نیست و بسیار اتفاق میافتد که پس از صحبت با عده‌ای از نزدیکان بیمار، سرچشمه مرض روحی بیدرنگ کشف میگردد .

هر گاه ما بتوانیم معلوم کنیم که چرا دیگران ممکنست ما را بسرحد جنون برسانند یا عصبانی کنند از بسیاری از بیماریها و بدبختیها ما مصون خواهیم ماند و نیز هر گاه پی بریم که چگونه با برخی از حرکات و رفتار خود ندانسته دیگران را بسرحد جنون نزدیک میکنیم، میتوانیم بجامعه خدمت گران بهائی کنیم . یکی از روانشناسان بزرگ بمن اظهار داشت که دشمن درجه يك آرامش روحی اشخاص ، وقوف برخی از مردم بنقاط ضعف دیگران است . در مردها یکی از بدترین این نقاط ضعف، مرض مقایسه است مثلا هنگامیکه زنی شوهرش را با پدرش یا برادرش و یا شوهر سابقش مقایسه نموده و با او میگوید هر گاه اندرز پدرم را بکار میبستی ازین بدبختی میرستی یا اینکه : « هر گاه بفلان کس شوهر میکردم برای تهیه چرخ خیاطی این همه



منتظر نمیشدم « مثل آنستکه دشنه بر قلب شوهرش وارد ساخته باشد زیرا مرد این مقایسه ها را حمله ای بشخصیت و عزت نفس و حتی توانائی جنسی خویش میدانند و چه بسا ازدواج ها که تنها بر اثر همین بیماری مقایسه بکلی متلاشی شده است .

برخی از زنان با آنکه برای بدست آوردن دل شوهر خود کوشش بسیار بکار میبرند ، گاهی با بی احتیاطی مختصری محبت همسر خود را از دست میدهند چنانکه مثلا هنگامیکه از منزل همسایه برمیگردند بدون آنکه به واقف سخنان خود پی برند بشوهر خود چنین میگویند : « البته اتومبیل آنها خیلی از مال ما شیکتر و تازه تر است » معنی این جمله بعقیده شوهر آنست که او نتوانسته است با اندازه همسایه خود ابراز شایستگی نماید تا برای زانش اتومبیل شیک آخرین سیستم تهیه کند !

شوهران معمولاً بنقطه ضعف زنان از راه عدم توجه به غریزه خود-نمائی آنها حمله میکنند چنانکه مثلا هنگامیکه زن لباس تازه بهاری خود خود را بتن کرده و بایکدنیاناز و کرشمه در مقابل شوهر خود میایستد منتظر آنست که شوهرش باو بگوید : « به به ! چه لباس دلپذیری ! چقدر خوب دوخته شده و چه خوب منو میآید ! » ولی اگر شوهر روی این لباس نورا نادیده انگارد مثل آنست که سلمی محکمی صورت همسر عزیزش نواخته باشد ! نظر باینکه اکثر زنان بمناسبت اشتغال با امور خانه و دوری از صحنه سیاست و امور دیگر دارای اطلاعات زیادی نیستند ، بیشتر مردان ازین نقطه ضعف زنان استفاده نموده غالباً بی اطلاعی آنانرا برخشان میکشند و ازینرو حس عزت نفس آنانرا جریحه دار میسازند .

بطور کلی باید دانست که عموم افراد بشر دارای نیازمندیهای عاطفه ای خاصی هستند و هر گاه این نیازمندیها مورد توجه قرار نگیرد تا سر حدچنون عصبانی و فرسوده میشوند .

دکتر «ویلیام بیگمن» یکی از بزرگترین پزشکان امرای روحی اطلاع میدهد که بر اثر تجربیات فراوان دریافته است که یکی از مهمترین علل شکست زندگی زناشویی عدم توجه شوهران باحتیاجات روحی زیشان است .

دکتر «بیگمن» تأیید میکند که این بی اعتنائی یکی از نقاط ضعف تمدن امروزی ماست . این پزشک بزرگ میگوید که شوهران امروزی امور خانه

را کاملاً بزین واگذار میکنند و هرگز داخل این حریم نمیشوند. هرگز در باره لباس تازه همسر خود یا مساعی فراوانیکه او برای آرایش اطاق خواب بکار بسته است یا سایر احتیاجات روحی او چیزی ندارند که بگویند. زنی را میشناسم که برای تامین نظم خانه اش از هیچگونه تلاشی مضایقه نمیکرد و برای جلب رضایت شوهرش از بامداد تا شام رنج میبرد. گاهی بگلکاری میپرداخت، موقعی ظروف نقره را پاک میکرد، ساعتی خوراکیهای لذیذ مهیامی ساخت بامید آنکه شوهرش لااقل يك کلمه تشکر بر زبان دراند. اما هر بار که شوهر خون سرد بخانه میآمد، بعوض آنکه بکارهای مثبت همسرش توجه نماید، پیوسته بيك نقص کوچک برمیخورد و آن نقص را برخ زنش میکشید. مثلاً میگفت: «چرا در حمام صابون نیست؟» و یا «چرا هوله در سر جایش گذاشته نشده؟»

زن دیگری را میشناسم که در تهیه غذاهای مطبوع برای همسرش خیلی هنر بخرج میداد ولی شوهرش با آنکه از صرف آن غذاهای لذیذ کیف میکرد همیشه بجای تشکر میگفت: «عزیزم، خیلی لذیذ است ولی مثل اینک دفعه گذشته لذیذتر بود!»

این مطالب در ظاهر بسی ناچیز مینماید ولی همین نکات جزئی در زندگی زناشویی دارای اهمیت شگرفی است. بطور کلی مردهای امروزی بسبب بعضی اینک بهخانه بازگشتند پشت روزنامه خود مخفی و سخت سرگرم مطالعه میشوند بدون آنکه بزین خود کمترین توجهی مبذول دارند و حال آنکه برخورد زن و شوهر در پایان روز دارای اهمیت حیاتی است و شامگاهان، موقعی است که زن و شوهر بیش از هر موقع دیگر باید بنیازمندیهای روحی یکدیگر توجه نمایند و همواره جملات دلنشین برای یکدیگر آماده کرده باشند از قبیل اینک: «امروز خانه چه مرتب است!» یا «چه درامروز دلم برای تو تنگ شده بود!» این جملات را میتوان ویتامینهای روحی نامید!

عواطف دارای زبانی مخصوص بخود هستند. هنگامیکه ما دیگران را میرنجانیم و یا از سایرین میرنجیم تنها برای آنست که از زبان عواطف سرد نیآوریم.

زنی روزی پیش من شکایت میکرد که «روز تولدم، شوهرم چك

سفیدی جلوی من گذاشت و گفت هر قدر دلت میخواهد برای خودت از بانگ پول بگیر...»

البته در ظاهر چنین مینماید که آن زن نمیبایستی ازین لطف شوهرش شکایت کند ولی در زبان عواطف این چنگ را بهیچ روی نمیتوان هدیه خوبی دانست زیرا زن میل دارد شوهرش مدرکی در باره علاقه باو بدستش بدهد: هدیه ای که خودش انتخاب نماید و این اندیشه را منعکس کند که باو علاقمند است.

کودکان نیز در مقابل عواطف حساسیت عجیبی دارند. پدري که پسر پنجساله اش میگوید: «برو کنار و دقیقه ای مرا راحت بگذار» در زبان عواطف چنین میگوید: «زمن ترا دوست ندارم!» و حال آنکه منظور وی تنها این بوده است: «پسرم حالا وقت ندارم. خیلی خسته هستم!»

بهترین وسیله برای جلوگیری از فساد محیط عاطفه ای، مراقبت است. ما باید بدانیم که عواطف در ما و دیگران چه تأثیر حیاتی دارد و حتی المقدور از جرعه دار کردن حس عزت نفس سایرین خودداری کنیم.

## ۴۳- ازدواج باخویشاوندان

ازدواج باخویشاوندان نزدیک از قبیل زناشویی دختر عمو و پسر عمو یا پسر دائمی و دختر خاله، یکی از مسائلی است که در هر خانواده پیش میآید. برخی میگویند این ازدواجها نسل معیوبی بیار میآورد در صورتیکه از قدیم، اینکار شایع بوده است و حتی در مصر باستانی، سرادر و خواهر نیز باهم ازدواج میکردند و نسل قوی از خود بیار میگذاشتند. در هر صورت میخواهیم بدانیم حقائق علمی در بسن باره چیست و صواب و خطای این نظر کدام است:

**عاشق پسر عمه:** پدر چهل ساله ای دختر همده ساله خود را با نگرانی تمام نزد پزشك برد. اما پزشك هنوز دختر را كاملاً ندیده گفت: «این دختر هرگز بیمار نیست بلکه از سلامت جسم بخوبی برخوردار است». دختر ك سرخ شد ولی پدرش که باطیب خصوصیت داشت چنین گفت: «تقصیه مهمتر ازینست. دخترم عاشق پسر عمه اش شده است و باهم تصمیم گرفته اند ازدواج

کنند . ما هم اصولاً حرفی نداریم ولی میگویند ازدواج با خویشاوندان نزدیک ، نسل خوبی بیار نمیآورد . ازینروست که فعلاً درین ازدواج دست نگهداشته‌ایم و آمده‌ایم باشما از نظر طبی درین باره مشورت کنیم .»

پزشک باچند سؤال ساده دریافت که دخترک نزدیک هیچ‌ده سال دارد و بهیچگونه بیماری شدید مبتلا نشده بجز همان بیماریهای ساده و عادی که کودکان مبتلا میشوند . سرعمه‌اش نیز جوانی است بیست و یکساله و قوی که هرگز با امراض خطرناک مبتلا نشده و صورت تجزیه خون و ادرار او هیچگونه ابتلائی را نشان نمیدهد . بدینگونه پدر و دختر در حالیکه موافقت پزشک را برای ازدواج سرعمه و دختر دائمی در دست داشتند از مطب او خارج شدند .

**هیراث جسمی و عقلی :** بیشتر عقایدی که درباره ازدواج نزدیکان و خویشاوندان شیوع یافته نکاتی است که در اصل از آیات تورات گرفته‌اند و یا ناشی از معتقدات و آداب و رسوم محلی است و هیچکدام بر پایه علمی استوار نیست .

آنچه درباره ازدواج نزدیکان و خویشاوندان میگویند درین خلاصه میشود که نسل چنین زن و شوهری تمام امراض موروثی یک خانواده یا صفات بد مشترکی که بین زن و شوهر خویشاوند وجود دارد از پدر و مادرش بارث میبرد . البته میدانید که صفات بارز پدر و مادر بوسیله میکربهایی که در نطفه زن و شوهر هست بنسل منتقل میشود .

صفات و مشخصات معینی هست که کودک مستقیماً از پدر و مادر بارث میرد . این صفات عبارتست از درازی یا کوتاهی قد، ترکیب صورت، رنگ مو و چشم و پوست بدن و نظایر آن ... همچنین صفات اخلاقی و استعداد ذهنی و عکس آن نیز بفرزند منتقل میشود .

بر طبق یک نظریه علمی دروراثت، اگر زن و شوهری چهار فرزند آورند، یکی کاملاً شبیه پدر، دیگری کاملاً شبیه مادر و دو دیگر، حد وسطی از شباهت پدر و مادر از آب در میآیند؛ البته در هر قاعده استثنائی هم هست و ممکنست خلاف این نیز دیده شود .

**بیماریهای موروثی :** این بود صفات جسمی یا معنوی که بارث از پدر و مادر بفرزند میرسد . اما بیماریهایی که ارتناً از پدر و مادر بفرزند

میرسد از همه معروفتر: «هموفوبی» نام دارد. دیده‌اید برخی از اشخاص وقتی بعلتی از ایشان خون می‌رود خیلی دیر بند می‌آید. حتی زخمهای کوچک دیرتر از حد معمول از خونریزی می‌ایستد در صورتیکه گروهی هستند که خونشان زود با اصطلاح طبی «منعقد» میشود یعنی بند می‌آید.

مبتلایان این بیماری هیچوقت نباید عمل جراحی بکنند. این یکی از آن بیماریهاست که از پدر و مادر خوبشاوند بفرزندانشان سرایت میکند و مخصوصاً در فرزند ذکور بیشتر دیده میشود.

رویه‌رفته بیماریهاست که از طریق وراثت بفرزند منتقل میشود زیاد نیست. سرطان و سل انتقال نمی‌آید ولی استعداد ابتلاء باین بیماری ممکنست از پدر و مادر بفرزندانشان سرایت کند. هیچ غریب نیست که میبینیم بیشتر افرادی که خانواده بمرض سرطان بدوود زندگی میگویند و یا آنکه اکثرشان بمرض سل می‌میرند.

مرض قند و بیماریهای عصبی نیز از پدر و مادر بفرزند منتقل میشود ولی ممکنست بهمه فرزندانشان یک پدر و مادر انتقال یابد.

**نعل دوران پیری:** پرفسور «ربرتس» استاد دانشگاه «پرستول» میگوید ازدواج خویشاوندان از قبیل دختر عمو با پسر عمو و دختر عمه و پسر خاله یا بعکس هرگز موجب نگرانی و نازاحتی نیست یعنی نباید از بابت وارث رسیدن نقائص پدر و مادر بفرزند نگران بود مگر آنکه واقعاً این پدر و مادر دارای نقائص و عیوب و امراض بسیار بارز و خطرناک باشند. عقیده این پرفسور چنین خلاصه میشود که هر آدم عادی میتواند با هر آدم عادی دیگر ازدواج کند چه از خویشاوندانش باشد و چه از خانوادۀ بیگانه... و در صورتیکه صفات بد یا امراضی که ایشان دارند کاملاً بارز و آشکار نباشد نباید ترس ازین داشت که بفرزندشان منتقل شود هر چند ممکنست در نوه‌های ایشان آن صفت بامرض پنهان آشکار گردد.

دو تن از پزشکان امریکائی بنام «مونتفورد» و «سورکین» که از اطباء بیمارستان معروف «کمبرلند» در آمریکا هستند نقل میکنند که از یکمرد ایتالیائی و زنش که دختر عمه‌اش بوده یا زده فرزند بوجود می‌آید: سه تا از آنها هنگام زایمان از میان می‌روند یا سقط میشوند. دو تا از آنها کودکانی کوتوله و ناقص‌الاعضاء هستند. پنج‌نای ایشان کودکانی طبیعی بشمار می‌روند

و آخرین فرزندشان دوقلوی عجیب الخلقه ای بوده است که بمجرد تولد میبرد و چون مغزهای این دوقلوی بهم چسبیده را پس از مرگشان معاینه میکنند میبینند تکوین آن ناذن بوده است و آندو پزشك چنین نتیجه میگیرند که نقصی در پدر و نقصی در مادر، در وجود این دوقلو تکمیل شده و با تصور عجیب الخلقه و مغز معیوب درآمده است؛

اما عجب است که در عالم حیوان - گرچه انسان هم جزو این عالم است؛ - درست بعکس این دیده شده یعنی علماء اصلاح نژاد حیوان میکوشند نوع ممتازی از يك حیوان را بانوع خودش یعنی از نژاد و خانواده خودش جفتگیری دهند.

این نکته را باید بخاطر داشت که کبر سن پدر و مادر و یایکی از آنها در ضعف نسل بطور کلی تأثیر کاملی دارد. حال، چه این پدر و مادر، خویشاوند باشند و چه نباشند، علم طب ثابت کرده است که ضعف یا نقص نسل، ناشی ازین بوده که پدر و مادر مسن بوده اند یعنی معمولاً بیشتر ازین علت ناشی میشود. ازیروست که باید در سنین عمر دو نفری که میخواهند ازدواج کنند و در تناسب آن باهم دقت کرد زیرا روی فرزند تأثیر کاملی خواهد داشت.

**عشق بالاتر ازین حرفهاست** - خلاصه اینکه بچه های ناقص یا عاجز غالباً از پدران و مادرانی بوده اند که باهم پیوند قوم و خویشی داشته اند. این نکته را نامزدها باید در نظر بگیرند... اما در عین حال، بارها نیز دیده شده است که کودکانی ناقص و عاجز، از پدران و مادرانی بس وجود آمده اند که نه تنها قوم و خویش نبوده اند بلکه بظاهر کوچکترین نقص و عیبی هم در ایشان دیده نمیشده است؛

بنابراین باید مقیاس حکم و قضاوت درین باره چنین باشد که هر گاه دو نفری که با ازدواج با یکدیگر راغب شده اند دو جوان عاشق و معشوق و کاملانداده یکدیگرند و در برابرشان فرصت و میدان وسیعی است که سعادت مند زندگی کنند و از زناشویی موفقتری برخوردار شوند و هیچکس نباید بنا به حدس و تخمین یا شک و تردید، روی همین حرفهای معمولی درباره ازدواج نزدیکان جلوی سعادت این دو عاشق و معشوق را بگیرد.

بیش از هر چیز این نکته را بخاطر داشته باشیم که هماهنگی و انسجام قلب و عقل در اکثر احوال عامل اول سعادت زناشویی است.

## ۳۳ = شوهر را چگونگی می‌توان پای بند خانه ساخت ؟

خانمها باید توجه داشته باشند که مهارت و هنرمندی زن تنها درین نیست که دل مرد را خوب بتواند بدست آورد بلکه باید بتواند آنرا خوب نگاهدارد . متأسفانه گروهی از شوهران چندی که از عمر زناشویشان گذشت خانه را بمنزله مهمانخانه و پانسیون میدانند که باید در آن بستر تمیز و غذای خوب داشته باشند و ازینرو فقط برای خوردن و خوابیدن بخانه میروند و خلاصه رفته رفته از خانه گریزان میشوند و همسران خود را بامشکل بزرگی مواجه میسازند . زنانی که میل دارند با این حس گریز پائی همسرانشان مبارزه کنند و دل شوهر را همیشه در گروی محبت خود داشته باشند و او را پای بند خانه و خانواده سازند بطوریکه از زندگی خانوادگی لذت برد ، میتوانند این نکات را که روانشناسان تدوین کرده اند بکار برند :

**نفوذ از راه شکم** - زنان شوهر دار بدانند که غذای لذیذ یکی از عوامل تأمین سعادت زناشویی است . گرچه شوهر در ایام ماه عسل اگر حنظل هم بخورد خیال میکند شهید است ولی در ماههای بعد دوچار حساسیت هجیبی در ذائقه میشود و بکمترین بهانه حاضر است دست از غذایی که خودش پول آنرا داده است بکشد . بسیاری از شوهران بهوای غذای خوبی که نشان بایشان خواهد داد زودتر و با اشتیاق بیشتر بخانه باز میگردند . ازینرو زنان دانا میفهمند که چگونه از راه شکم در شوهر خود نفوذ کنند !

این يك حقیقت است که بسیاری از مردان ، زنان خود را عوض میکنند تا از غذای بهتری در خانه بتوانند شمتع شوند یعنی زنی را برای تغییر غذا تغییر میدهند !

خانمی که شهرت داشت در زندگی زناشویی خوشبخت است میگفت :  
زن خوب آنستکه بتواند این « حیوان » را خوب تغذیه کند !

مردان بطور کلی بمعده خود خیلی اهمیت میدهند و شاید هم حق داشته باشند و بهمان نسبت اگر دیدند زنشان نیز بمعده ایشان با تقدیم غذاهای خوب احترام میگذارد بر محبتشان نسبت با او افزوده میشود .

**نوازش و محبت** - برای آنکه زن شوهرش را حفظ کند باید فن

نوازش را خوب بلد باشد یعنی نوازش‌های او نتیجه معکوس ندهد و شوهر را لوس نکند. مقصود این نیست که زن برای نوازش و ابراز محبت نسبت بشوهر دائم در کنار او بنشیند و دست بسرو روی او بکشد. این کار در صورت تکرار ملال انگیز خواهد بود و اصولاً شما بهر کس علاقه‌مند هستید اگر در ابراز محبت خود تظاهر زیاد کنید اثر معکوس میبخشد و جلب تنفر طرف را میکند.

مقصود اینست که زن باید محیطی برای شوهرش در خانه فراهم آورد که حاکی از روح مهر و محبت باشد و این کار با ابراز محبت صادقانه و رسیدگی باحوال و احتیاجات مرد و تدارک آسایش او و همفکری با او میسر است. باید در میان زن و شوهر دوستی کاملی حکمفرما شود که پایه آن بر اساس اعتماد و اطمینان متقابل و امید بآینده استوار شده باشد. این نوع دوستی است که پایه اساسی زناشویی بشمار میرود زیرا عواطف آتشین وقتی فرونشست و بالاخره هم در محیط زناشویی فرونشستنی است. این دوستی است که جانشین آن خواهد شد و مودت زناشویی را حفظ خواهد کرد.

**جاذبه خانه** - برای آنکه شوهر از خانه خوشش آید خانه باید زیبا و اثاثیه آن تیز و آسایش بخش باشد. حقیقت اینست که بسیاری از این منتهای جدید اولاً برای نشستن و راحت بودن در آن ساخته نشده و زن‌دانا زنی است که بداند منتهای راحت و مناسب را از کجا باید خرید و خانه را برای استراحت شوهر و زیباساختن مناظر جلوی چشم او چگونه باید از آب در آورد.

بسیاری از خانمها یا خیلی وسواسی هستند و شوهر را اجازه قدم گذاشتن در اتاقهای مرتب شده خانه نمیدهند و در اتاقهای مجهز و تمیز را قفل میکنند و شوهر بدبخت باید برای استراحت خود در خانه بدنبال گوشه و کناری گردد و اگر آنرا بدست آورد در کنجی کز کند... و یا آنکه بعضی آقدر سلطه و وادفته هستند که خانه را بشکل کاروانسرا درمی‌آورند و مرد در هر جا بخواهد بنشیند احساس میکند که روی خار نشسته است و بهر جا دست بزند خالک قرنها بسرو رویش مینشیند!

زن باید جای مخصوص آقازا همیشه در خانه تمیز و آماده نگاهدارد و تمام مایحتاج او را دم دستش بگذارد تا شوهر وفنی که پس از یکروز کار و زحمت، بخانه آمد، چای راحتی داشته باشد و بداند که در بیرون از خانه لذت و استراحت برای او مقدور نیست.



ژنی که میخواهد شوهرش پای بند زن و فرزند شود و این پای بندی از روی اضطراب و ناچاری نباشد باید سرو وضع خود را در خانه برای او بیازاید. زن همینقدر که مختصری احساس داشت درك میکند که با لباس کثیف و سرو وضع نامرتب نباید بحضور شوهر بیاید و ازین گذشته نباید تصور کند که آراستن سرو وضع فقط برای بیرون از خانه است و در خانه هر طور بود اشکالی ندارد. خیلی هم اشکال دارد. آقا بدش خواهد آمد و خواهد گفت که: توفتظ خود را برای کوچه درست میکنی!

خانم باید همانطور که وضع خانه را هر چند بکبار برای نوازش دیدگان شوهر و زیبا بودن منظر چشم او عوض میکند، سرو وضع خود را نیز هر چند یکبار باید باشکله تازه ای جلوه گر سازد. آرایش مورد تغییر دهد، لباسی تازه پوشد و بودر صورت را عوض کند و عطری را که استعمال میکند تغییر بدهد زیرا مرد قبل از هر چیز عاشق تغییر و تبدیل است.

**جاذبه کودکان** - برای پای بند ساختن مرد در خانه، کودکان اثر فوق العاده دارند و البته بهمین نحو نیز میکنند اصلاً مرد را از خانه بیزار سازند و این هر دو درد دست خانم است. مادری که نداند چگونه بچه های خود را آرام کند و سرو وضعشان را چگونه مرتب سازد گذشته از قصور در تعلیم و تربیت بچه ها شوهر را از خانه گریزان ساخته است زیرا سرو صدای زیاده از حد بچه ها و کثیف بودن آنها مرد را ناراحت و معذب میکند و وادارش میسازد بخانه ای که پر از غوغای سرسام آور بچه ها و پر از منظره دستها و پاهای کثیف آنهاست هر چه دیرتر باز گردد، بر عکس: اگر خانم خانه بچه ها را تمیز نگاه دارد و آنها را آرام کند و بایشان بیاموزد که وقتی «پدر» آمد چگونه باو سلام گویند، احوالش را پرسند، کلاهش را بگیرند، عصایش را آویزان کنند، کیفش را از زیر بغلش گرفته در جای خود بگذارند، مرد هر جا که باشد آرزو خواهد کرد که هر چه زودتر بخانه باز گردد تا از دیدار کودکان دلشاد شود و با ایشان بازی کند و در کنارشان بنشیند و از شیرین زبانیشان لذت برد.

ضمناً باید مادر بکودک بیاموزد که با تکرار تخاصمهای خود از پدر او را خسته نکند و گاه و بیگاه از او هر چیزی را مطالبه نکند و مخصوصاً چیزی را که زن میدانند شوهرش نمیتواند بخرد نباید بگذرد بچه ها از او بخواهند.

**دوستان شوهر - زن هر قدر زیبا و دوست داشتنی باشد شوهر**  
 از مصاحبت دائمی او خسته میشود و تازه چنین هم نباشد مرد اصولاً دوست  
 دارد مصاحبان بسیار داشته باشد. ازینرو بکزن دانا و فهمیده که میخواهد  
 وسایل و موجبات پای بندی آقا را در خانه فراهم کند فراموش نمیکند که  
 گاهگاه مقدمات پذیرائی از دوستان شوهر را در خانه بوجود آورد و شوهرش  
 را از لذت مصاحبت دوستان در خانه خورش برخوردار گرداند. يك حسن  
 دیگر اینکار اینست که شوهر برای نشست و برخاست با دوستان سراغ کافه  
 و کلوب و معافل شبانه نمیرود و با خرج کمتر و محیط بهتر از معاشرتهای  
 دوستانه استفاده میکنند.

اینکار هفته ای یکبار بد نیست و مخارج زیادی هم لازم ندارد زیرا  
 از دوستان صمیمی پذیرائیهای مفصل و پرخرج و پراز تسکلف کردن اصلاً  
 بیعنی است. البته دوستان شوهر را با خانهایشان نیز میتوان دعوت کرد  
 و در بازدید ایشان، خانم با تفاق آقا بخانه دوستان شوهر خواهد رفت. خود  
 این روابط دوستانه بقوام زندگی زناشویی میافزاید.

**ماجرای کلفت - مشکل خدمتکار در خانه یکی از خطرناکترین**  
 مشکلاتی است که ممکنست زندگی زناشویی را مورد تهدید قرار دهد.  
 گروهی از خانمها مخصوصاً تجسس و سفارش بسیار میکنند تا يك کلفت  
 پیر و معجوزه زشت روی بدست بیاورند زیرا میترسند که اگر کلفت جوان  
 بیاورند آقا سر و گوشش بجنبند!

این خانمها که نسبت بکلفت جوان ابراز غیرت و حسادت میکنند خود  
 را پیش شوهر کوچک کرده اند. فراموش نشود: زنی که بخود متکی و  
 دارای اعتماد بنفس باشد هرگز ازین بابت ناراحتی خیال بخود راه نمیدهد  
 زنی که در دل شوهرش راه یافته باشد از رقابت کلفت نمیترسد. ازین  
 گذشته مرد از زانش وقتی این قبیل ناراحتیها و ترسها را دید متفکر میشود  
 و یقین میکند که زنش بخود اطمینان و ایمان ندارد و خود را بی ارزش  
 می شمارد.

البته هر چه لازمه وقت هست باید در گذشته و اخلاق کلفت جوان بعمل  
 آید و آنگاه او را استخدام کرد.

**خودداری از پرده دری - زن زرنگ و کاردان زنی است که نگهدارند**

تمام پرده‌ها میان خود و شوهرش دریده شود. مثلاً وقتی میخواهد لباس عوض کند نباید جلوی چشم شوهرش باشد و یا هنگامیکه شوهر در حمام است نباید بر او وارد شود. شوهر را باید نوازش کرد ولی تا آن حد که طرفین نگذارند تمام پرده‌ها که گاهی وجود آن موجب شوق بیشتری میشود میانشان دریده شود. زن باید همیشه یک حرمت و تقدسی برای جسم خود پیش شوهرش قائل باشد. البته نه بشکل زننده و خشن ولی با چنان لطف و مهارتی که بشوق و جذبه شوهر بفزاید.

**احترام عادات** - هر مرد نیازمندیهایی دارد و عاداتی خسو گرفته است که ممکنست بنظر همسرش واهی و بی‌مورد و بایر بط جلوه کند. در صورتیکه بنظر خود مرد بسیار ضروری و مهم است. زن دانا و حساس زنی است که عادات و نیازمندیهای شوهرش را آنجا که زیانبخش نیست احترام بگذارد و حتی جانب رعایت آنرا نگاهدارد زیرا وقتی مرد دید در بسیاری از عاداتی که دارد زنش نیز شریک است و یا نسبت بسیاری از نیازمندیهای او زنش احترام میگذارد و وسایل تأمین آنرا فراهم میآورد بخانه بیشتر علاقمند میشود و بوجود چنین زنی بیشتر حیات خود را وابسته میدانند.

**عشق و بازهم عشق** - برای پای بند ساختن مرد بخانه و زن و فرزندی که روش دیگر نیز هست که آن مربوط بتدبیر شخص زنست. هر زن بسته بسابقه غریزه خود میدانند که چگونه دل شوهر را باید بدست آورد و این وسیله بالاخره هرچه باشد در پیرامون عشق و تأثیر سحر آمیز آنست. عشق را با هزار و یک راه و رسمی که دارد باید درمای بندی شوهر بکار برد؛ یعنی که عمیق و حقیقی باشد و زن بداند که چگونه و کجا باید ابراز و اظهار کند.

### ۳۴ - چگونه میتوان زن را خانه نشین کرد؟

بسیاری از شوهران چون فکر میکنند که جای طبیعی زن در خانه است کمتر در صدد برمیآیند که وسایل و موجباتی فراهم آورند تا محیط خانه را برای زن که باید اوراقانش را در آن بسر برد مطلوب و محبوب جلوه گرسازند.

برای آنکه خانه و محیط زناشویی براسنی کانون آسایش و خوشبختی باشد این تنها کافی نیست که زن بکوشد شوهر را پای بند خانه سازد بلکه شوهر نیز باید سعی کند خانه را در حکم کشوری در آورد که زن ملکه آنست تا زن نیز خانه را واقعاً قلمرو حکومت خود بداند و در باره امور منزل آنچه لازمه حسن اداره است بکار برد .

اگر تا کنون رسم بر این جاری بوده که مقالاتی در زمینه راهنمایی خانمها برای پای بند ساختن آقا در خانه نوشته شود ما میخواهیم برخلاف این رسم رفتار کنیم و مقاله ای هم در زمینه راهنمایی آقایان برای پای بند ساختن خانم در خانه بنویسیم زیرا اگر خانمها بدشان نیاید مثل اینست که این روزها جنس لطیف بیشتر از جنس خشن سرکش و فراری و گریز پاشده ، هوس هوا خوری و گردش و دیدار دوستان و سیاحت در مغازه ها، پای قرار در خانه را از آنها گرفته و راه فرار بیش پایشان گذاشته است . کمتر در خانه بند میشوند و دائم هوای گریز در سردارند . خوبست تا این گریز پاییها نتایج تلخی بیار نیاورده بداد شوهران برسیم و طرق پای بند ساختن زن را در خانه طبق دستور روانشناسان بایشان نشان بدهیم :

**کودکان جاسوس** - عادت زشت بعضی از پدران اینست که فرزندان خود را جاسوس مادرشان میکنند و بانان میآموزند که آمد و شد و گفتار و کردار مادر را مانند جاسوس تحت مراقبت قرار دهند و در غیاب مادر گزارش کارها و حرفهای او را بپدر بدهند .

بدیهی است مادری که در محیط منزل، دائم باید از بچه های خودش بترسد و آنها را جاسوس و کنترل کننده کارهای خود بباید، سرانجام از خانه ای که کانون جاسوسی شده است فراری میشود .

اینهم که بعضی از شوهران تصور میکنند راه پای بند ساختن زن در خانه ازدیاد تعداد بچه است اشباه میکنند زیرا بچه های متعدد داشتن مخصوصاً بچه های با اختلاف سن کم، در عین حال که تربیت آنها را مشکل میسازد، خانه را نیز بوحشتنکده ای تبدیل خواهد کرد و ماندن در خانه مصیبتی در نظر زن جلوه خواهد نمود .

**احتیاج پول** - بدیهی است که زن تابع مرد نمیشود مگر آنکه بجتهی

از جهات احساس کند نیازمند اوست : نیازمند حمایت او، نیازمند پول او، نیازمند خود او، و نیازمند اینکه او برای خودش و کودکانش و خانه و زندگیشان پول خرج کند یعنی مسك و خسیس نباشد .

البته تا پول نباشد چرخ خانه بگردد در نمی آید، ضمناً زن لذت میبرد از اینکه پول شوهرش را خرج کند . فقط باید مواظب بود که زن در پول خرج کردن افراط نکند .

اینجاست که شوهر خردمند باید بی آنکه با پول دادن بزنی باو زور گوید و یا بعکس، او را در پول گرفتن دائمی از خود تحریم و ترغیب کند، بکوشد تا بدینوسیله زن احساس کند که رهین چنین الطاف شوهرش است .

**وسایل زندگی - شك نیست که وسایل زندگی در پهای بند ساختن**

خانم بختانه بی اندازه مؤثر است و زنی را بکارهای خانه داری راغب میسازد اما در عین حال نباید فراموش کرد که مرد نمیتواند بهوای این چیزها زن را سرگرم و دلخوش کند و خود تادم صبح در خارج از خانه بادبگران بسر برد . در اینصورت وجود این اشیاء گرانها با همه زیبایی و آسانی و راحتی ولدتی که برای خانم خانه دارد در پهای بند ساختن او بمنزل کافی نیست بلکه صدای چرخیدن کلید در قفل خانه از صدای همه این دستگامها برای گوش و هوش خانم نوازش دهنده تر است بشرطی که آقا چه وقت و چگونه و با چه قیافه و روحیه وارد خانه شود .

**شرکت در ظرفشویی - گروهی از شوهران میپندارند که اگر کارهای خانه را انجام دهند، منلاظرفشویی کنند از هیبت و وقار و آقامی آنها میکاهد و چه بسیار آقایان هستند که گمان میکنند اگر در نزدیکی ظرف آب بنشینند و بزنان بگویند بایشان آب بدهد آقامی خود را ثابت کرده اند .**

اینگونه شوهران فراموش میکنند که زن خدمتگزار نیست و حتی از طریق انسانیت نیز احساس نمیکند که زنی را نباید بسچشم يك خدمتگزار نگریست . در صورتیکه اگر شوهر دانائی بینگام فراغت و بیکاری در امور خانه بزنش کمک کند ، نهال محبت خود را در خانه دل او بیشتر آبیاری کرده است خاصه اگر بزنی بفهماند که منلاظرفشویی را دوست نپسندد ولی بخاطر زنش اینکار را با رغبت انجام میدهد .

**کارهای خانه** - شوهرانی هستند که میخواهند در زندگی زناشویی نقش دیکتاتور را بازی کنند. ازین گذشته برای خرده گیری و انتقاد خیلی آماده اند و بکترین بهانه و یادیدن کمترین عیب و نقص یا خلیلی در امور خانه زبان بسخریه و عیبجویی میگشایند و گاهی را کوهی میکنند و همینکه پایه صندلی شکست و یا فیوز برق سوخت و یا قفل در معیوب شد و یا پاشنه های در از خوردن نفت صدا کرد فریاد آنان هم با آسمان بلند میشود که هیچکس درین خانه نیست تا این خرابیها را اصلاح کنند در حالیکه خود این شوهران، اگر آستین بالا بزنند و بامور جزئی و کوچک مانند میخ کوبیدن و نصب تا بنویاتریم پایه های صندلی و نفت زدن پاشنه های در و اصلاح اموری که از عهده اش بر می آیند برسند، گذشته از آنکه ورزشی کرده اند، در این قبیل کارها بکنوع جنبه تفریحی و تفنن خاطر نیز نهفته و از همه بالاتر اینکه خانم خانه هم راضی میشود و چه بسا که بچه ها نیز بکمک پدر میشتابند و در داخل منزل، يك محیط صمیمیت و همکاری بین پدر و مادر و بچه ها پیدا میشود و خود این محیط گرم و صمیمی و وجود چنین شوهر، خانم را پای بند خانه میکند و گرنه دیکتاتوری شوهر و دست بسپاه و سفید تزدن او، خانم را از خانه فراری میسازد.

**زبان ستایش** - وای بحال شوهری که بخواهد از ذوق و سلیقه زنش انتقاد کند و بگوید که مثلاً فلان کاری که کرده ای، بفلان دلیل عیبی دارد با مناسب نیست. چاره ای نیست جز اینکه شوهر در هر صورت بزبان تبریک بگوید و ذوق و سلیقه او را در رتیق و فتق امور تحسین کند تا اگر احیاناً عیب و نقصی در کار او بود بتدریج متوجه شود یا دیگران با او بگویند.

بعضی از شوهران اصراری دارند که توی ذوق زنشان بزنند. زن وقتی نظر شوهرش را در باره کاری که کرده است خواستار میشود مقصودش شنیدن تعریف آن از زبان شوهرش است نه تنقید از آن، و نه حتی حقیقت امر!

یس یکی از عوامل علاقمندی زن بخانه شوهرش اینست که شوهر همینکه از در وارد شد و دید که زنش کار تازه ای در امور خانه داری انجام داده است بیدرنگ باید زبان ستایش بگشاید و بدینگونه در زنش را بدست آورد و او را برسدگی بامور خانه تشویق کند نه آنکه با تنقید بجا یا بیجا دل او را بشکند.

**دوستان ناطق و زبان بسته!** - شوهر خوب آنستکه بدوستان و اقوام زنش احترام کند. تا وقتیکه دوست و آشنای زن دوستی خطرناک و فاسد نیست چه اشکال دارد که شوهر هرچند بدلایل عدیده آن زن را نپسندد ولی باو احترام بگذارد و مقدمش را در خانه بخاطر زنش گرامی دارد. بعضی از شوهران میخواهند در انتخاب دوست سلیقه خود را بر زنشان تحمیل کنند و بعضی دیگر در تعارف و تمجید و تحسین از بعضی دوستان زنشان چنان مبالغه مینمایند که سوء ظن زن او را بر میانگیزند.

بعضی از زنان هستند که بطوطی و گربه وسك علاقه دارند. آقا باید بخاطر زنش هم شده وجود این دوستان بی زبان یا با زبان را هم تحمل کند و حتی المقدور بکوشد که خود را با وجود این حیوانات نیز دمساز گرداند و گرنه زن ناچار میشود در خانه دوستان سراغ این دوستان زبان بسته برود. در هر صورت مقصود پای بندی زن در خانه است، اگر شده در سایه سك و گربه باشد!

**تقدیم هدایا** - شوهر باید گاهگاہ هدیه ای برای زنش بخانه ببرد و آنرا بطور غیر مترقب باو تقدیم کند تا در روی تأثیر نیکو داشته باشد.

زن هر قدر بلند نظر و با مناعت و مستغنی باشد از اینکه شوهرش برای او پول خرج کند و هدیه ای بخرد و لو هدیه کوچکی هم باشد غرق لذت و شادی میشود و باید دانست که تقدیم هدیه از طرف شوهر بزن، زیاد هم وقت و موسم و مناسبت لازم ندارد و زن وقتی از دست شوهر هدیه ای گرفت در دل میگوید «پس لابد درباره من فکر میکرده، حتی مرا دوست میدارد و چون مرا دوست میدارد، زندگی با او لذت و سپری ساختن عمر در خانه او خوشبختی است.»

**زندان طلافی!** - بعضی از شوهران میل دارند در خانه برای خود جا یا اطاق مخصوصی داشته باشند در صورتیکه زن نیز همین احتیاج را دارد و دلش میخواهد در خانه ای که زندگی میکند يك اطاق مخصوص خودش باشد که گاهگاہ در آن تنها بسر برد.

شوهر دانا آنست که این احتیاج زن را بر آورد و در خانه اطاقی برای او تخصیص دهد که زنش در آن بتواند دمی با خود تنها بگذراند و آزادانه لباس در آورد و لباس بپوشد و همیشه خود را برای شوهرش زیبا

و آراسته سازد .

در غیر این صورت زن در خانه ای که در آن آزاد نباشد و اختیار خود را نداشته و گوشه ای مخصوص بخود نداشته باشد احساس خواهد کرد که در زندان است نه در خانه !

هر چند میله های قفس خانه از طلا ساخته شده باشد زن از چنین زندانی فراری خواهد شد یعنی اگر يك اطاق مستقل و جدا گانه هم در خانه میسر نبود باید گاهگاه وسایلی فراهم آورد تا زن در اطاق تنها باشد و بتواند دور از سر و صدا بسربرد .

**پرتو نیرنگ اطاق خواب** - محیط خانه هر قدر دلپذیر و زیبا و مطلوب باشد زن حوصله اش سر خواهد رفت و هوس گردش و هواخوری و بیرون رفتن از خانه بسرش خواهد زد .

شوهر باید گاهگاه دست زنش را بگیرد و با هم مثل ایامی که نامزد بودند و یا تازه عروسی کرده بودند بسینما و تئاتر و گردشگاه بروند . زن تا از خانه بیرون نرود لذت بازگشت بخانه را درک نمی کند و تا مدتی در سفر یا حضر، بیرون از خانه نباشد، لذت و قدر و قیمت خانه را نمی فهمد .

وقتی زن با اتفاق شوهرش بپسه جا رفت دیگر هوس تنها رفتن نخواهد کرد و چون نور خیره کننده سالنها و تماشاخانه ها و سالنهای مختلف را دیده سرانجام خواهد فهمید که همان پرتو نیرنگ اطاق خوابش بتمام چراغهای نورانی سالنهای خارجی میارزد !

**آخرین طریقه** - بهتر است این نکته مهم و اساسی را نیز یاد آور شویم که شرط عمده موثر بودن تمام این وسایل آنستکه نخست شوهر بخانه وزندگی و زن و بچه اش علاقمند باشد و در قدم اول خودش با قامت در خانه راغب و شائق باشد و گرنه شوهر گریز یا هر قدر هم این وسایل را بکار برد موفق پیاپی بند ساختن زن در خانه نخواهد شد .

## ۳۵ - دختر در آستانه زندگانی زناشویی

دختر زیبایی که در آستانه ازدواج قرار گرفته بود نزد من آمد و گفت: شما که دو مقاله بسیار مؤثر، یکی برای راهنمایی شوهران و دیگری



برای راهنمایی زنان شوهر دار نوشته‌اید ، يك مقاله هم برای راهنمایی دخترانی که تازه می‌خواهند شوهر کنند چاپ کنید و راهی را که منجر بدوام زندگی زناشویی میشود بایشان نشان بدهید .

ازو پرسیدیم : « درباره شوهر آینده خود چه میدانید ؟ » گفت : « جوان تحصیل کرده‌ایست که مقام برجسته‌ای دارد و بن علاقمند است و منم ازو خوشم می‌آید و فکر میکنم ازدواج من و او باهم موجب خوشبختی هر دوی ما خواهد بود ولی بعضی ازدوستانم مرا از ازدواج منع میکنند . یکی از آنها میگوید : بردها نمیشود اطمینان کرد . دیگری میگوید وقتی با او ازدواج کردی سعی کن هر چه پول دارد از چنگش در آوری زیرا مردها وقتی در جیب خود پول دیدند یا بفکر عیاشی می‌افتند و یاد در صد گرفتن زن دیگر بر می‌آیند !... خلاصه هر يك از دوستانم چیزی می‌گویند و من ازینرو آمده‌ام باشما مشورت کنم . »

**شمارا برای چه انتخاب کرده ؟ دختر همیشه بخانه شوهر رفت**

نخستین سئوالی که باید از خود بکنند اینست که شوهرش در میان هزاران زن و دختر برای چه او را پسندیده و انتخاب کرده است : برای فهم و کمال یا زیبایی و جمال ؛ برای ذوق و سلیقه یا زیبایی روحی و معنوی ؟ .. پس از آنکه پاسخ این سئوال معلوم شد وظیفه زن آغاز میگردد. زن باید آنچه را که شوهرش در او پسندیده و او را بخاطر آن انتخاب کرده ، درخوبستن تقویت کند و نیز بکوشد که خود را هر چه بیشتر بدلخواه او در آورد .

اگر شوهرش او را بخاطر فهم و کمال و هوش و ادراکش پسندیده است باید با مطالعه و تقویت فکر و ذهن خود این جنبه را درخوبستن بیرومند سازد و از مباحث علمی و اجتماعی و سیاسی آگاه باشد بطوری که چنین شوهری که زنش را برای فهم و کمال و هوش و ادراکش پسندیده است همیشه بتواند از معلومات او استفاده کند و ازین حیث باو ایمان زوال ناپذیر داشته باشد .

وسعت دایره معلومات و روشن بودن فکر او بطور کلی مطالبی است که برای زندگانی زناشویی لازم است زیرا بهترین ضامن دوام و تقای آشیان سعادت زناشویی است و هنگامیکه عشق ملتهم اولیه فرو نشست آنچه مرد را پای بند زن می‌سازد همین فهم و فراست است .

**در حفظ زیبایی خود بکوشید.** - یکی از نکات مهم و دقیقی که متأسفانه بیشتر خانها در رعایت آن غفلت میورزند حفظ و حراست زیبایشان است. بیشتر این زنان و دخترانی که می بینیم اینقدر تا قبل از شوهر کردن بسر و روی خود «ور» میروند و در بند حفظ زیبایی خود هستند همینکه شوهر کردند و یکی دو سالی از عمر زناشویی آنها گذشت و یکی دو فرزند آوردند دیگر زیبایی خود توجهی نمیکنند زیرا تصور مینمایند که دیگر به هدف خود رسیده اند و کسیکه میبایست ایشان را پسندد پسندیده است در صورتیکه این خطای بزرگی است و همین غفلت و اهمال در حفظ و حراست زیبایی، آشیان سعادت زناشویی را تهدید میکند.

زنانی که میبیتند شوهرشان در سالهای بعد از آغاز ازدواج بتدریج ازیشان سرد میشود علت را در خود باید جستجو کنند. این همان مردی بود که ایشان را پسندیده و گرفت، چه شده است که حالا از گرمی و التهاب افتاده و آن نگاههای مشتاق نخسین را ندارد؟ برای آنستکه خانم هم دیگر آن خانم زیبای نخسین نیست. دیگر گیسوانش را خوب درست نمیکند. لباسهای پرازنده که اندامش را قشنگر جلوه دهد نمیپوشد و حسن سلوک نخسین را هم کنار گذاشته است. در صورتیکه حالا باید بیشتر بسر و وضع خود برسد و نگذارد که آتش اشتیاق شوهر بمرو زه ن برسدی گراید!

**چگونه ..؟** - حفظ زیبایی اسرار بفرنجی ندارد بلکه هر خانمی میتواند از تبویه آن آگاه باشد و حتی با هر گونه در آمدی میتواند زیبایی طبیعی را حفظ کرد.

امروز وسایلی فراهم شده است که برای حفظ زیبایی خانها بسیار موثر و مفید است. نخسین و ظیمه خانها در حفظ زیبایشان حفظ نرمی و لطافت دستهاست زیرا خانمهای با ذوق و سلیقه میدانند که نخسین آثار خستگی و پیری و پژمردگی دردستهای زن نمودار میشود و اصولاً میتوان گفت شکل و مخصوصاً لطافت و ظرافت و زیبایی دستهای زن معرف شخصیت و سلیقه اوست.

برای حفظ زیبایی و ظرافت و لطافت دست خود باید آنرا بعد از انجام کارهای خانه یا کرم ماساژ بدهید و هر شب هنگام خواب نیز باید آنرا با کرمی که محتوی ماده «لینواین» باشد چرب کنید. همچنین پاهارا نیز برای

آنکه لطیف و متناسب بماند باید اغلب روزه‌ها ماساژ بدهید و ماساژ را از نوک انگشتان شروع کنید و بهیچ یا ختم سازید.

اینکار سبب میشود که پای شما پس از آنکه بر اثر ایستادن یاراه رفتن روزانه خسته و فرسوده گردید، طراوت و لطافت خود را دوباره بدست آورد.

صورت هم البته در درجه اول اهمیت قرار گرفته و توجه بآن و حفظ طراوت و شادابی آن بسیار ضروری است.

بسیاری از خانمها از پنداشدن چین و چروک زودتر از موقع در صورت خود شکایت دارند. اینها همان زنانی هستند که شب با صورت بزرگ کسره میخوابند و قبل از خواب، مختصری وقت برای شستن صورت و مالیدن کرمی برای تقویت پوست صرف نمیکنند در صورتیکه قبل از خواب باید صورت را خوب شست و ماساژ داد.

البته اطراف چشم را نباید ماساژ بدهید زیرا این قسمت خیلی لطیف است و کرم مخصوصی باید بآن مالید که چشم را هم سحر و جاذبه میبخشد.

**زیبائی را تجدید کنید** - بعضی از خانمها سعی دارند همیشه همان طوری باشند که برای نخستین بار در نظر شوهرشان جلوه گر شدند. بتخیال اینکه شوهرشان ایشانرا بدان شکل و وضع پستدیده، پس بهتر است آن شکل و وضع را برای همیشه حفظ کنند، در صورتی که این اشتباه بزرگی است زیرا بفرض اینکه مردی از يك طرز آرایش موی زنش که بکوقت بکار میبرده خوشش آمده باشد این دلیل نمیشود که همیشه از آن طرز آرایش خوشش بیاید زیرا طبیعت بشری همیشه از ابتکار و تجدید و تازگی خوشش میآید و يك زن دانا هم میتواند هر چند مدت بیک شکل پستدیده تازه نری در نظر شوهرش جلوه کند.

نکته مهمتری که باید برای زیبائی ظاهر و آراستگی سر و وضع خانم چه در خانه و چه در خارج از خانه یاد آوری کرد متناسب بودن رنگ و فرم لباس و آرایش موی سر و حتی رنگ پودر و روژ است. هر يك از اینها را خانم قبل از استفاده باید متوجه باشد که آیا باندام، رنگ پوست بشره، رنگ مو و شکل صورتش میخورد یا نه.

**آرایش خانه** - زنی که میخواهد محبوب شوهرش باشد تنها نباید